گردید زینب طشت طلا چون سر عیان | در پیش یزید پلید دید سر شه
شرم از خدا نکرد و یزید ستمشعار | زد چوب بر لب و دندان سرور زینت
گفتا سکینه چوب بر این لب مزن یزید | کین ای لعین جای بوسه رخ فخر عالم است
بر دار چوب کین ز لب بابم ای لعین | زین بیشتر مکن تو روان خونم از عین
آخر نه این بود سر سالار با ختم | آخر نه این بود سر سالار و مهتر
عالم همین بس است که در دشت کربلا | صد پاره کرد دلش زدم خنجر و ستم

ای فاطمه ... سر آسوده ...
کو همت زینب نه ... ما ... قرین

مکالمه جناب فاطمه زهرا با تن بی‌سر

ای بلند طرح فراق افکندی | از تعاقم بفراق افکندی
ای بتن رخت غم و محنت من | ای مبارک بتنت خلعت من
ای کفن چادر عصمت هستی | معجر روز قیامت هستی
بنت کرفرش ... خاک | ... اما جامه پاک
داغ بند دل بی رنگ منی | دستمال قطره اشک منی

بمنه
قلم

تباه نکند باب هفتم در آفریدن دهان حق سبحانه و تعالی
مردمان را بیافریده از بهر طعام خوردن و آب خوش آفریده تا
مزه همه چیزها را بتوانند یافتن و زبان را در وی بنهاد تا
حرکت از تری مزه یابد هم زبانست و هم کام نه بینی که
هر که را زبان ببرند مزه طعام نتوانند یافتن و آن
آبی که اندر گرد دهان آید تولد او از جگر است و حلق او
درون خون بود و حلق اندرون مصور گردد و سفید شود
و اگر صفرا اندر جگر بماند مزهٔ جگر را تلخ کرد اند و دهان
آدمی تلخ بود و اگر سودا اندر جگر بماند مزه جگر ترش گردد آید
و دهان آدم ترش بود و اگر بلغم اندر جگر بماند مزه جگر
شور گردد و دهان آنکس شور بود و خون صاف اندر جگر
بماند و علتی نباشد دهان خوش مزه بود و حق سبحانه و تعالی
راهی آفریده از دهن تا قوت دهد دهن را مزه یافتن
و دهن مشتری را داد و زبان مر عطارد را و دندان

مجلس شهادت حضرت قاسم

اشقیا

حسین ای کوشوار عرش غفار کریم | پروانت در طریق حق صراط المستقیم

یکه هستی معنی نور مشکوة الضیا | جمله کرّوبیان بر درگه جودت مقیم

باعث ایجاد مخلوق جمیع ممکنات | از تو اطباع تو مقهور شیطان الرجیم

سلطنی شود درای پادشاه لوکشف | امام نوبت جنگ است بسم الله الرحمن الرحیم

راد از تو کینه جوی جفاگستر الملک | داری چه فتنه ما تو بزیر سر الملک

شکنده بعرصه که وقت کارزار | بر خاک تیره قد علی اکبر ای فلک

ستم غریب و بیکس و تنها بدشت کین | بی یار و آشنا من غم پرور ای فلک

زینب

چرخ کینه جوی جفاگستر ای فلک | داری چه فتنها تو بزیر سر ای فلک

آورده حسین مرا در صف بلا | مانده غریب و بیکس و بی یاور ای فلک

ار جور خوستی که نمانده بمارزکین | امام چون سکینی زیاده ازین دیگر ای فلک

کواهیستم ده زار عشوار | رکو در حیان نکنم وده اشکبار

برخ بجای جفا جوی نابکار ‌ ‌ ‌ ‌ فریاد از جفای تو الشوم بدشگ

از دست من بگیر فدای تو دو بحاج ‌ ‌ [امام] ‌ ‌ اسباب حرب خویشتن اشیاه ناجد

ابا قدر بمن هرچه از تو تقدیر است ‌ ‌ ‌ ‌ معین است قلم راچه حد تغییر است

قبول کرده ام این کو بلوح قدرت تو ‌ ‌ ‌ ‌ بدستیاری نقاش صنع تحریر است

سرت بنازم ابا ذوالجناح از امروز ‌ ‌ ‌ ‌ بشاهراه وفا نی زمان تقصیر است

بده رکاب که از کوی کبریای کریم ‌ ‌ ‌ ‌ زمان گفتن لبیک و آن تکبیر است

وداع میکنم ای اهلبیت پیغمبر خدا ‌ ‌ [قاسم] ‌ ‌ زمرد و زن چه اگر خود جوان اگر پیر است

ز خادمان حرم کن نظاره ای قاسم ‌ ‌ ‌ ‌ ز کار خویش بکن استشاره ای قاسم

نشسته و تن همچون گل حسین ببینی ‌ ‌ ‌ ‌ ز نوک تیر و سنان پاره پاره ای قاسم

زجای خیز بیار وصیت پدرت ‌ ‌ ‌ ‌ بکن بخویش دمی استخاره ای قاسم

برو ز رقعه خبر الفاجعات بگیر ‌ ‌ [امام] ‌ ‌ بغیر کشته شدن نیست چاره ای قاسم

آه می آید ستم دیده خونبار حسن ‌ ‌ ‌ ‌ نالد از دل بلبل بی بال گلزار حسن

ای صبا از گیسوی قاسم تو مشک تر بزن ‌ ‌ [قاسم] ‌ ‌ کن نثار مرقد پاک پر انوار حسن

السلام ای زاده شاه نجف ‌ ‌ ‌ ‌ السلام ای در بحرین شرف

ملک

من غلام زرخرید ام ای عزیز ‌ ‌ [امام] ‌ ‌ تو ز یاران آبرویم را مریز

ای مهربان عزیز وفادار ای عمو ‌ ‌ ‌ ‌ زین عرض حال شد دلم افگار ای عمو

از حضرت امام حسن نور دیدگان ‌ ‌ ‌ ‌ هستی تو یادگار من زار ای عمو

رخصت بگیر و اذن مخواه و فغان مکن ‌ ‌ [قاسم] ‌ ‌ انصاف است مرگ اکبر و کام ای عمو

ای نور چشم احمد مختار ای عمو ‌ ‌ ‌ ‌ وی جانشین حیدر کرار ای عمو

عباس کشته شد علی اکبر شهید شد ‌ ‌ ‌ ‌ کشتی تو با سپاه و علمدار ای عمو

گل رفت و غنچه رفت سمن رفت و لاله رفت ‌ ‌ ‌ ‌ من مانده ام بگلشن و بی خار ای عمو

گر بیکسی یتیم نوازی رسیده وقت ‌ ‌ ‌ ‌ رخصت بده مرا سوی کفار ای عمو

قاسم از سوز کلامت دیده خونبارم مکن ‌ ‌ [امام] ‌ ‌ ای یتیم با پدر با غم گرفتارم مکن

نیست رخصت نور دیده بهر تو در این جهاد ‌ ‌ ‌ ‌ بیشتر از فرقت آه شرربارم مکن

خدایا لفظ خال است این حکایت ‌ ‌ [قاسم] ‌ ‌ مرا با بخت بد باشد شکایت

یتیمی درد بیدرمان یتیمی ‌ ‌ ‌ ‌ یتیمی خواری دوران یتیمی

خوشش آن روزی که بودم در مدینه ‌ ‌ ‌ ‌ سرم را داشت بابایم بسینه

فتادم آه آه از چشم عمو ‌ ‌ ‌ ‌ مسلمانان حسن بابای من کو

عزیز جان مادر آه و افسر زند … پدر مرده پسر فرزند دلبند

چرا افتاده‌ای در دامن خاک … قاسم: چرا از غم گریبان کرده‌ای چاک

امان مادر غم دل بیشمار است … بیستان حریفان با اعتبار است

برفتم گردن کج پیش عمو … که گیرم اذن جنگ از حضرت او

بنزد همسران شرمنده‌ام کرد … بمیرم من که از در رانده‌ام کرد

مادر: مثال اینور دیده ازچه نالش … که خواهی کشته گشتن در رکابش

شهادت نامهٔ ایزد نوشته … بعنوان حکم حق را سرنوشته

مزین شد بمهر آن فرد کامل … ز هفتاد و دو مهر شخص عادل

ز هفتاد و دو تن یکتن تو هستی … تو هم در عالم ذر عهد بستی

ببازویت ببین ابدل بکشته … قاسم: ضمانت نامهٔ خونت نوشته

بشکر خدا که سرخط آزادیم رسید … بشکر خدا که شد رقم قتل من پدید

ای عمو جان طلبم آمده امداد کن … شرح مضمون وصیت بکن و شادم کن

از شهادت رقم قتل بمن داده پدر … امام: سرخطم بنگر و از بند غم آزادم کن

قربان خط اشرفت ای رهبر امم … سلطان دین امیر عرب سرور عجم

قاسم امیدست پسر ولی مرا … باشد امانتی بتو زان شاه خیرم

بالفظ حال گو بصد افسوس در پیش … قاسم: کین را بدان بصدق ببعید ن درورم

جانم فدای جان تو ای شاه تاجدار … قربان خاکپای تو امیدم مدار

امام: در این رقم نوشته جواب عزیز من … کز دیده میکنی تو روان در شاهوار

در این رقم نوشته که داماد سازمت … در این زمین ماریه دلشاد سازمت

قاسم: بر من نوشته است که باید در این زمین … عشرت بپا کنم ز برایت من غمین

جای پدر بزرگوار ای … امروز تو صاحب اختیاری

امام: اکبرم که مرا کنی تو امداد … والله دلم همی شود شاد

باید که بگریه عمه‌هایت … بندند حنا بدست و پایت

قاسم: تا در ببندد سرت سکینه … ببندد بکفت حنا سکینه

جان عمو چگونه من زار بیقرار … راضی شوم بعشرت و شادی روزگار

افتاده دست عم من عباس از بدن … بسته علی اکبرم از خون بکف نگار

امام: باشد وصیت حسن آن شاه تاجدار … قاسم ببر ز سوز کلامت زمین قرار

نوشته آنکه فاطمه را آرمت بعقد … ور گو چه میدهی تو صد انش کن آشکار

چون ز زوج پاک حسنی را بعقدم در دهی — نقد فی المجلس صداقش چار جوهر میدهم
جوهر جان جوهر تن جوهر هوش و حواس — بی کم و بی کاست چون هستم میسر میدهم
بهر گردن بندش از خون گلوی یار من — رشته از مرجان و از یاقوت احمر میدهم
بهر پا انداز پای اشرف از نطع بدن — سبکه سبکه لاله گون خارا شجر میدهم
گر قبول افتد دلم خوش ورنه بیع شرط عهد — ملک و میراث گرو جان و تن و سر میدهم
ضامن از بهر درک خواهی زمن ور بمقام — مجتبی و مرتضی را با پیمبر میدهم
دوستان پیوند مه بر مهر خاور میدهم — امام: پاک اختر را بعقد پاک اختر میدهم
شاهد از لفظ حسین باشد در حال حسین — دختر خود را بفرزند برادر میدهم
زینب بخواهر بیا بر من مبارکباد گو — گوهر امادم عروس پاک گوهر میدهم
رختی بمکش بگو با دو خرم کی فاطمه — شور رضا کابن عمت را بر تو همسر میدهم
زینب: لبیک فدایت ای برادر — قربان صدایت ای برادر
گفتی که عروسی است و شادی — صد داغ بسینه ام نهادی
تا تعزیه دار و نیل پوشیم — بر عیش و نشاط چون بکوشیم
هرکس که دو طفل مرده دارد — بر دست حنا نمیگذارد

برو تو اذن طلب کن ز دختر زارم — زینب: بگیر اذن بنا بهر عترتش دارم
ای اختر برج حیا ای نور چشم مصطفی — فاطمه: داده پیامت از وفا الغیه جان شنیده ام
ای دختر شیر خدا ای زینب بزم عزا — زینب: مطلب بفرما از وفا الغیه جان من شنیده ام
خواهد ببندد این زمان عقد تو ای آرام جان — فاطمه: بر قاسم شیرین زبان انجا فاطمه سر بنده ام
بنگر که نعش اکبرم افتاده اندر برم — زینب: خاک دو عالم بر سرم الغیه جان من بنده ام
گر اکبرت شد نا امید از بهر امت شد شهید — فاطمه: گردد بحشر روسفید الغیه فاطمه سر بنده ام
الغیه بگذر زین سخن عباس بی غسل و کفن — زینب: افتاده در دشت محن الغیه جان من بنده ام
ای نو نهال باغ وفا آماده با قاسم — گلگون نمن زر کس تر برگ یاسمین
حقداری ای شکفته گل گلشن مراد — لبیک نموده امر شهنشاه با معین
یا جوابی یا صوابی فاطمه — فاطمه: تا بکی در اضطرابی فاطمه
هیچ ملتم بده الغیه جان برای خدا — رو بگو بحسین نازپرور زهرا
که حجت احدی کردگار توئی — زینب: با آتش ار زنی صاحب اختیار توئی
ایا عزیز برادر غریب بی یاور — نموده عرض چنین فاطمه بدیده تر
که افتخار مرا داری ای ... — بسوزی ار بفروشی در این دم ای آقا

سکینه ام عقد بقاسم کهری کش دارم | در بغل صوت و ضیا را همه شاهد باشید

کرده ام فاطمه را عقد بقاسم که کند | کفن خویش قبا را همه شاهد باشید

چون شنیدید ز من نیز ز قاسم شنوید | قاسم آنچه شد ذکر شما را همه شاهد باشید

دوستان عشرت ما را همه شاهد باشید | شرح این عیش و عزا را همه شاهد باشید

بوصایای پدر بخشیم از جور عدو | خنجر تیره بلا را همه شاهد باشید

سازم از حکم همایون پدر جان قربان | امام زاده شیر خدا را همه شاهد باشید

کجاست مادر قاسم طلب نمائیدش | پی عروسی فرزند خویش خوانیدش

بگو بمادر قاسم زمان خوشحالی است | زینب بیا بدعوت قاسم که جای تو خالی است

ایا تو مادر قاسم مکش ناشاد | بیا که تازه جوان تو میشود داماد

ای دُر بحر نبوت نور چشم مصطفی | مادر شهسوار که تا عرصه روز جزا

باشد از خون شهیدان دشت محنت لاله گون | کی بود هنگام عشرت ایشه بی اقربا

چونکه تاب ماجرایش نیست قاسم را بس | امام هست او چون عندلیب اینک بی زر و نوا

ایا صفیه چرا میکنی زدل فریاد | بود کنون عروسی بگو مبارک باد

ز دیده اشک مریز ای غریب بی داد | برو تو وعده بخواه از اهل بیت یمن

مادر

… غریب … | … سی چو من بجهان زار و بی نصیب مباد

بما تمند همه اهل بیت پیغمبر | کجا روم چکنم خاک تیره ام بر سر

بجای آنکه من اکبر و کار روا آرم | دلم گرفته شده گریه در گلو دارم

مادر علی اکبر

سکینه روی پیغمبر جوانمرگم علی اکبر | بخون غلطیده مادر جوانمرگم علی اکبر

مدینه یاد و صد شادی بریدم رخت دامادی | کفن شد خلعت شادی جوانمرگم علی اکبر

مادر قاسم و ام لیلا

زبان حال دارم یک سوالی | بنال ای عندلیب از هر مقالی

چرا هستی چنین بی ساز و بی برگ | جوان من شده خواهر جوانمرگ

ببین مرا من بچندی دل فسرده | چه زن مادر فرزند مرده

بیا یکدم بکن در خیمه منزل | از امید لجوئیم داری چه در دل

خجالت میکشم از شرح احوال | بگو باید شوم از غصه خوشحال

حسین بر قاسم دارد عروسی | مبارکباد برادر دیده بوسی

بکن بر یادگار قاسم نظاره | نظر کن اکبرم را پاره پاره

جوان من پدر بر سر ندارد | جوانان اکبر من سر ندارد

بیا بر کف حنا بگذار خواهر | حنایم هست خون از زلف اکبر

مگر خواهر براین عشرت بهانی | عجب والله که مهر و وفانی

بپیچم زره بر پیکر خود پوشم | لباس خون اکبر بپوشم
شفقت کن بیار ودم جوان است | زینب: بفریادم برس زینب امان است
بیا ای ام لیلا دل غمینم | که همشیره سلطان دینم
اگر تو مادری من عمه هستم | ز داغ اکبر خود سینه خستم
ولی داغ تو بهبودی ندارد | فغان و ناله ات سودی ندارد
مادر قاسم: این اساس ای همه اهل حرم برچینید | دم دیگر بعزای پسرم بنشینید
یا حسین کاش شود حجله عیشم ویران | اینچه عیش است که بنیاد نمودی بجهان
ام لیلا: ام بنگر نعش علی اکبر را | در بغل دارد و زیر نظر گوهر را
امام: بگو زینب زنان محترم را | شکسته پر همه مرغ حرم را
اساس عیش قاسم را بیارند | زینب: سرود عیش قاسم را نمایند
و یا کرده سراپرده شه اوتاد | شوید جمع همه از پی مبارکباد
بیاورید اساس عروسی ای یاران | برای قاسم عمده من گریان
عزیزان عیش داماد حسین است | اهل بیت باهم: گل باغ حسن نور دو عین است
عزیزان میکند قاسم عروسی | دل دارد هوای دیده بوسی

مادر

مرخصم نما از طریق مهر و وفا | برای اکبر خود حجله کنم بر پا
امام: دلم بسوخت برای تو مادر اکبر | برو ای آنکه زنا بهر اکبرت بر سر
مرخصی تو برو با هزار شور و نوا | اساس حجله بکن بهر اکبرت بر پا
زینب: بیاورید اساس علی اکبر زار | بپا کنید ای اهل بیت بیکس و زار
زنها باهم: عزیزان اکبرم شد پاره پاره | فرو شد زخم جسمش از ستاره
الهی مادر اکبر بمیرد | غم این نوجوان خود نبیند

حجله علی اکبر را سیاه پوش آورده بعد امام گوید

جان خواهر مقام خوشحالی است | اما جای اکبر بپیش ما خالی است
خطاب من بشما اهل بیت پیغمبر | مرا برید بجا جای علی اکبر
چرا فتاده ای نونهال نو ثمرم | ندیده کام ز ایام نوجوان پسرم
بروی من علی اکبر تو چشم خود وا کن | منم حسین پدر تو مرا تسلا کن
نکرده ام پدری ای پسر که حق داری | ولی مکن خجلم تا بتن رمق داری
مخواه چشم عدو اینقدر سنگ مرا | بحجله میروی آخر ببوس دست مرا
بتو اگر سخن آبدار میگویم | ز من مرنج که بی اختیار میگویم

ونیزه پهلوی ... که زخم ... حسین

یا اهلا لا غاب بعد کماله

فمن بعده اضحی نهاری کلیلی

یا بنی یا بنی یا بنی یا بنی یا بنی یا بنی یا بنی

واولداه وامهجة قلباه ع جان ع جان ع جان ع جان

یقولون ان الموت صعب علی الفتی

ولکن مفارقة الاحباب والله اصعب

یا بنی یا بنی یا بنی یا بنی یا بنی یا بنی

واولدی وامهجة قلبی ع جان ع جان ع جان ع جان

چه زحمتها که در راهت کشیدم — بهمراهت بغربت دویدم

... میکردم از روز جدائی — فغان از هرچه ترسیدم رسیدم

یا کوکبا ماکان اقصر عمره

وکذا تکون کواکب الاسحار

واذا نطقت وانت اول منطق

واذا سکت وانت فی مضماری

واولداه وامهجة قلباه ع جان ع جان ع جان ع جان

برو تو خواهر رخت کشیده افسوس — زینب — کنون لباس بپوشان تو قاسم و بعروس

ای فاطمه رخت رزی دربرکن دربرکن — ای نور چشمان نرم زیورکن

ای رخت رزی دربر کنیمه — مادرم — خاک عزا بر سر کنیمه

قاسم عروسی میکند با شادی ناشاد — برای او دیده بوشی میکند با شادی ناشاد

میکندم ... صف زینب بیلا — زین عیش کف برکف زنید

غلطیده در خون اکبرم — یا خار ... عزیزان

دستم ز دل بشکندم — زینب — ابروی فلک یاد ...

ع اکبر ... عذار ای عمه

ز مصطفی بجهان یادگار ای عمه

... ز تو شکوه چرا که ... ام

نمانده صبر و توان و قرار ای عمه

... دختر عباس با دو صد امید

نشسته بر سر ره انتظار ای عمه

بالسنان ونیزه پهلوی بارک کز رغم ریدب رزو مر حسین مرد

یا هلالا لا غاب بعد کماله

فمن بعده اضحی نهاری کلیلی

یا بنی یا بنی یا بنی یا بنی یا بنی یا بنی یا بنی

واولداه وامهجة قلباه ع جان ع جان ع جان ع جان

یقولون ان الموت صعب علی الفتی

ولکن مفارقة الاحباب والله اصعب

یا بنی یا بنی یا بنی یا بنی یا بنی یا بنی یا بنی

واولدی وامهجة قلبی ع جان ع جان ع جان ع جان

چو رفتها که در پای تب گشیدم همراه غربت دو دیدم

فغان میکردم از روز جدایی فغان از هر چه نرسیدم رسیدم

یا کوکبا ما کان یقصر عمره

وکذا تکون کواکب الاسحار

واذا نطقت وانت اول منطق

واذا سکت وانت فی مضماری

یا بنی یا بنی یا بنی یا بنی

واولداه وامهجة قلباه ع جان ع جان ع جان ع جان

برو تو خواهر محنت کشیده افسوس زینب کنون لباس پوشان تو قاسم و بعد و علی اکبر

ای فاطمه رخت رزی در بر کن در بر کن ای نور چشمان نرم زیور کن ربوبه

ای رخت رزی در بر کنید مادرم خاک عزا بر سر کنید

قاسم عروسی میکند با شادی با شاد برای او دیده بوشی میکنند با شادی

یکدم مدم صف رسید بیلا زین عیش کف بر کف رسید

غلطیده در خون اکبرم با خار سر عزیزان

دستم زد لب بندم بریده زینب ای روی فلک باد سفید

ع اکبر نسرین عذار ای عمه

ز مصطفی بجهان یادگار ای عمه

نمیکنم ز تو شکوه چرا که میدانم

نمانده صبر و توان و قرار ای عمه

مدینه دختر عباس با دو صد امید

نشسته بر سر ره انتظار ای عمه

اصل بهار وشدم از غصه هلاک

دارم جگری کباب وچشمی نمناک

ما همه سر ز خاک بیرون کردند

الا گل من که سر فرو برده بخاک

دیده فرزندم خای شادی اندوهم گردید سر انون جدا از بار

رخت سیه دربر کنید لیلا خاک غم ابر سر کنید

ای اهل بیت مصطفی باشی شادباشی بندید بر دستان حناشی باشاد باشاد

رخت رزی در بر کنید یاد از علی اکبر کنید

ای گلسر بحر شاه نجف زینب با امام وی ثمر نخل غنیه زرشرف

وقت قران مه وخور مشتبه شد امام سنبه نجوم از پی نظاره صف

ای خواهر محنت کشیده افکار تو نو عروس لازده راز برون آی

زینب

فدای جان تو ای نور چشم خونبارم عروس قاسم زارت نزد آوردم

امام

بنوا ایما مرخ این حور مبارک باشد بنوا این عشرت واین سور مبارک باشد

به تو ای شمع دل فاطمه از کوری خصم آیه نور علی نور مبارک باشد

موسی وادی ایمن تحت مراد این نوای سخن این طور مبارک باشد

نوق

...ب این نور ...

این عبد با کر

چیست فریاد وفغان این شور شد چند گاه

این عزیا سد از دل میکشند فریاد وآه

است عروسی بلکه کف بر کف تگرز میزنند

اهلبیت شاه دین بر سینه و سر میزنند

اله نگرزن بگوشم میرسد ماتم گر است

ام لیلا در عزای اکبر است

شاه دین در کربلا گو با عروسی میکند

او عروسی بهر که با دیده بوسی میکنند

است عروسی بلکه بهر قاسم داماد او

اذن ده تا من روم بهر مبارکباد او

رو مبارکباد کو اسبدم نور شاه شهید

ام زنان هم جانب این نوباد و هم زنید

این گل گلشن امید مبارکباد شد شمر عشرت قاسم داماد مبارکباد شد

اینچنین بزم عروسی که تو حد نی امروز چرخ دون ز نبود یاد مبارکباد شد

اکبر ببر عمم رسیده‌ام | بشو مهمان پدر برادرت رسیدم
دیگر بقیامت است دیدار | یکیک همه را خدا نگهدار

ابن سعد
ابن سعد بگو شد کی زنگ کمر | طلب نموده بر اسب سیاه گوش

قاسم
چه مطلب است بفرما که تا روا سازم | حصول مطلبت از عین مدعا سازم
ای کوفیان شقاوت شعار | منم نو گل شاه گردون وقار
منم قاسم آن سرو باغ حسن | که هستم سرافراز و لشکرشکن
بود جد من صاحب ذوالفقار | علی ولی شیر پروردگار

ابن سعد
با کره کمیر برد و را و راتنگ | درآور بدر ازش بضرب بنر خدنگ

شمر
کو شهادت ای یتیم دربدر | سر ببر شمر لعین از این پسر

ابن سعد
هست برگشتن سزاوار این جوان | تا در زارش نشسته خواهران
از بکه روزش کنم چون شب سیاه | نو عروسش باشد او چشمش براه
پس سازم جگرش افغان کن | حجلهٔ این نوجوان ویران کن
سر برم از تنش بی قیل و قال | مهلتم ده تا کنم از وی سوال
مهلتت دادم برو زود ای لعین | کو بمیرای نوجوان دل غمین

از برای مادر بیچاره‌ام | از چه رو داری نظر بر خیمه گاه
نوعروسم باشد او چشمش براه
گوئیا داماد باشی ای جوان | آری آری تازه دامادم بدان
هیچ داری آرزو با شور و شین | آرزو دارم ببینم من حسین
دیگرت باشد برادر در جهان | یک برادر دارم ای ظالم بدان
چیست نامش آن غریب ممتحن | نامش عبدالله فرزند حسن
از چه مینالی بمانند جرس | ای برادر جان بفریادم برس

عبدالله با قاسم دست بگردن هم وداع کنند

قاسم
نماند در دل من آرزوی عم اما | اقول اشهد ان لا اله الا الله

امام برود نعش قاسم را بیاورد

زنان ز خیمه درآیند با دو دیده تر | که آمده ز سفر قاسم من مضطر

در بر نعش او نوعروس گوید

روزی بسر قبر جوانی برسیدم | زان قبر یکی ناله بر آمد که شنیدم
گفتم که جوان ناله تو بهر که باشد | گفتا که جوان بودم و مطلب نرسیدم

نیز نه بینی که چون عطارد را یک سخن نتواند اندن و هر کرا
دندان نبود سخن گفتن وی نه درست باشد و سین نتواند
گفت **باب هشتم در آفرینش دل** حق سبحانه و تعالی دل را
بیافرید و مایه حرارت همه اندرو نهاد تا همه تن ازو گرم باشد
و حرارتهای عزیز اندرو آفرید و او را جنبنده آفرید و هرگز
نباشد که او از جنبش باز ایستد و بکردار صنوبری آفرید
یک سوی تنگ و یکسوی فراخ و تن او را بد و خانه آفرید
یکی باد و یکی خون را و زندگانی آدم اندرو نهاد و ازو چهار
رگهای اصلی بیرون آورد و ازین هر یکی کسی و دو شاخ شد
و جمله وصلی و بیست و هشت شاخ بود همه جنبنده باشند همچنانکه دل
بجنبد این رگها بجنبد او مانند دل و گواهی تن آدم به تندرستی
و بیماری و زندگانی و مردنی تا چون پزشکی دست بر آن نشان
برنهد توان دانستن که چه علت غالب شده است بتن فرزند
آدم علاج او را بتواند کردن و ازین چهار رگ اصلی از بنا

۲

همه پیر شده است و پراکنده است و اندر همه زیرین مردم تا
قوت دل پراکنده شود بهمه جایگاه و این رگها از دل بیرون
آید و او را انگشت باید و لیکن گشادن وی از سینا بود
چون بریدن و داغ کردن و حق تعالی دل را بیافرید هر
آفتاب را داد و نیز دل از آفتاب است و هر چه کرد و
کند بحکمت کرد **باب نهم در آفرینش شش** حق سبحانه و تعالی
شش را بیافرید و معدن سردی و تری اندروی نهاد و
معدن بلغم کرد و مروحه کرد و او را اندر میان معده و دل
نهاد تا باد همی کند تا حرارت جگر و آتش دل مر تن را تباه
نکند و تن او را چون تنور بکرد تا باد اندروی مجوف بود و
همی رود و همی آید و اگر چنین بودی آدم از باد بسته راست
نتوانستی کردن و چون حق سبحانه و تعالی ویرا بیافرید و خانه
باد کرد تا باد را همی قسمت کند تا باد باندازه هر حرارت
را باندام که هست و شش مر قمر را داد والله اعلم بالصواب

باب دهم در آفرینش جگر حق سبحانه و تعالی جگر را آفرید و او را قوام
تن کرد و مر جگر را اندر پیش معده بنهاد تا هر طعام که در معده باشد
او به پزد پس او همه قوت طعام بستاند و هر چه گرمی و خشکی بود
سوی زهره فرستد و هر چه خون سوخته بود سوی سپرز فرستد
و هر چه سردی و تری بود سوی شش فرستد و هر خونی
که اندر و گرمی بود سوی گرده فرستد و آبی که اندر و افتد
و هیچ از و بکار نیاید سوی مثانه فرستد و هر آبی که پیش
باز گردد از سر قضیب بیرون آید اگر جگر ضعیف بود از سردی
طعام او را نتواند گماشتن و همچنان ناگماشته بگذشتن
کشد و اندر طعام آب بود و بلغم بود همچنان با اندامها
بیرون شود و آدمی را انجام باد افکند و بفالج و لقوه افکند
و بهیضه و اگر ضعیف بود از زیادت صفرا طعام را نتواند
گماشتن چون قوت طعام بستاند اگر زهره پر شود همچنان
صفرا با خون باندامها فرستد و مردم را به یرقان افکند

و بدیگر علتها و اگر صفرا سوی شش فرو شود شش الو تالون خوانند
و احیار گویند و این همه علتها زیادت صفرا باشد که
اندر جگر مانده و جگر هفت رگ است اصلی بیرون آید میان
رگ وی آنست که باسلیق خوانند و عرق الاساق خوانند
و قیفال از و شکافد و دو رگ از جگر بیرون آید که او را بشکافند
و هر رگ از جگر رود جنبنده بود و خوف ندارد و بخشش هر
رگی از جگر رود دویست و سی و نه نه کم و نه بیش و ایزد تعالی
جگر مر مشتری را داد و قوت وی در مشتری است و جگر
را عضا رئیس است و قوام تن است و حق سبحانه آفرید
باب یازدهم در آفرینش سپرز حق سبحانه و تعالی مر سپرز را
آفرید و او را خاکدان تن کرد تا هر فسادی که اندر تن
باشد و سوخته باشد از خون سوخته فساد تن نزد وی شود و
هر خونی که پلید باشد و سوخته باشد و تیره شده باشد جگر
سوی او فرستد و اندر همیار دانند و جگر یکی رگست سوی سپرز

واز سپرز بگردد سوی دل تا مردم را از تیزی سپرز و زیادتی گرد دل را
تبه بکند و چون سپرز پر شود از خون سوخته آنرا سودا خوانند حیرتی که
بماند اندر روی همه بحکم باز گردد و جگر باندامی دیگر فرستد پس آنگاه
از روی رمد و ضعف و آبله و سرطان برخیزد و این همه علت از افزونی
خون سوخته خیزد که اندر سپرز بود و گرد آید و بجگر باز گردد و جگر
باندامها فرستد پس اگر بخار از خون سوخته سوی دل شود آدمی
را بیهوش کند و دیوانه گرداند بچند قسم بعضی را از روی بگریاند و
بعضی را بخنداند و بعضی را خاموش دارد و اگر سوی مغز شود
بصرع کند و صرع نیز بچند قسم است بعضی را از بام و بلندی
فرود اندازد و بعضی را بیفکند و کف برآرد و بعضی را در آب
افکند و حالهای بسیار بنماید پس اگر آب آید اندر سپرز
خون سوخته شود و گران کند و آن علامت استسقا باشد
و استسقا نیز بچند قسم بود بعضی را استسقای طبلی گویند و بعضی را
استسقای زقی گویند و بعضی را استسقای لحمی گویند و اگر صفرا بسیار شود

به پهلو برخیزد آنرا ذات الجنب گویند و شوخیه گویند ایزد تعالی
سپرز را بر حل داد و معدن سودا کرد و مزه ترش آفرید والله اعلم
باب دوازدهم در آفرینش گرده حق تعالی گرده را آفرید و معدن
شهوت اندر وی نهاد و او را ضعیف‌تر از همه گوشتها آفرید و
او را اندر میان پیه آفرید و اندرون پیه پوستی آفرید سخت مانند
پله تا پله او را نگاه دارد تا حرارت خون دل او را تبه نتواند کرد
بلغمها که اندر دل گرد آید تا یکی را گذر باریک باشد و دیگری را راه
گذر شهوت بسیار کرده شب و روز شهوت از گرده است آید و
حق سبحانه و تعالی گرده را آفرید و مر زهره داد و معدن شهوت اندر وی
نهاد **باب سیزدهم در آفرینش زهره** حق سبحانه و تعالی زهره
را آفرید و معدن صفرای سوخته کرد تا هر گرمی و خشکی که تن را
فساد خواهد کردن جگر سوی وی فرستد و او را اندر شدن نشتر
است و بیرون شدن نیست و او را گرم و تر آفرید و پوست
او را سرد و خشک آفرید تا گرمی و نرمی و سردی و خشکی بود

مرآن حرارت صفرا را سر کرده را اشباه کردی و حق سبحانه و تعالی
زهره را بمریخ داد و معدن شهوتهای سوخته در وی نهاد
باب چهاردهم در آفرینش مثانه حق تعالی مثانه را آفرید
و او را آبدان کرد از آن تن تا هر آبی که از معده و جگر بپالاید
اندر وی گرد آید و مر او را دو تا آفرید اندر میان او بسیار باشد
و خصیه را با آن متصل کرد و گذر شهوت آفرید از گرده است و بر
قضیب بیرون آید و آن مخلوط شود و بشاب نتوان کرد و اگر
طبع گرم و خشک باشد بشاب با صفرا بیرون آید و بسیار مردان را شو اند
و بعضی را ریش کند و اگر بشاب سرد و تر باشد سوراخ گردی
و مثانه را بقمر داد باب پانزدهم در آفرینش خصیه گوید
حق سبحانه و تعالی خصیه را بیافرید و قوت مردی اندر وی نهاد و
معدن شهوت نیز اندر وی نهاد و ریش از وی آب خورد و خصیه از
اعضای رئیسه است و اعضای رئیسه بقول جالینوس چهار است
مغز است و دل و جگر و خصیه و جالینوس هم دلیل آورد که اگر خصیه

رئیسه نبودی چون خصیه را ببفشارندی بمردندی و چون خصیه را
بیفشارند الم بدل رسد و هم اندر جای بمیرد و فرق مرد و زن
از خایه است نه بینی که چون خصیه را ببرند ریش برنیرد یا
بر نیاید و شهوت بیرون نیاید و فرزند نباشد ایزد تعالی
خصیه را بزهره داد باب شانزدهم در آفرینش روده
حق سبحانه و تعالی روده را آفرید از فرود معده و بر هفت بخش است
و نام وی هفت است و یکی از امعاء دقیق است و دیگری از
امعای ثانیه است و سه دیگر از امعاء اعور است و دیگر از امعا
قولون است و ششم از امعا مستقیم است و تن فرزند آدم سیصد و شصت و شش
رگ است و زنان را سیصد و شصت و هفت و یکی زان است که
شیر از و رود و یکی از حیض و حبل و چهار رگ است و اصل بهای
استواری استخوانست همچون کمانگری که استخوان کمان را پی
میزند تا پی آدمی استخوانرا بکار دارد و هر لطافتی که در استخوان
بود ایزد تعالی در پی کرد است و استخوانها را بند و استوار کرد و اندر تن

فرزند آدم دویست و چهل و هشت پاره استخوان است و هجده پاره
استخوان است در پهلو و بیست و چهار پاره اندر پای راست و انگشتان
است و بیست و چهار پاره اندر پای چپ و انگشتان و چهل و
یک اندر دست راست و در انگشتان و چهل و یک اندر دست
چپ و انگشتان و چهار پاره در سر است و دو پاره اندر زنخ
است و دو اندر دهان است و هشت اندر گردن است و شانزده
پاره اندر سینه است و بیست و یکی اندر پشت و مرزنان را بیست
دویست و پنجاه و دو پاره استخوان است و چهار پاره افزود
و دندانها را چون یکدیگر اندر آورده است و پیوسته تا
در آن وقت که باز خواهد نهادن باز یکدیگر فراز آید بتقدیر الله تعالی

باب سیزدهم در آفرینش رگها حق سبحانه و تعالی از مغز آدم

چهارده رگ آفرید و هر یکی را باندامی ببست تا آن اندام بدان
رگها کار کند و قوت دهد و جنبیدن آن که راو گویا و بینا بود
و شنوا و دانا گردد و از این چهار در چشمست تا دو جنبانیدن را

تا بیننده و دو بینایی را باشد و این دو که روشنایی راست مجوف
است و قوی و دیدن بدان از مغز آب خورد چون در اصل
آفرینش این رگ سرد و تر افتد در شکم مادر این کس در همه
عمر خویش از دور بهتر بیند که از نزدیک و اگر گرم و خشک افتد
از نزدیک بهتر بیند و چون این را مهمل کند دو باشد مردم همه
چیز یک بیند و چون بسته شود خود نه بیند و حق سبحانه و تعالی
بحکمت آفرید سوراخ گوش را چنانکه راه مناره تا ناگاه
بانگ بلند در مغز نشود یا آب یا برنده یا گزنده مغز را تباه نکند
پس اگر این راه بسته گردد گوش گران گردد و دو رگ سوی
بینی آید تا بویها بدان راه یابند و مانند خانه زنبور که دادم
رطوبت فضول از مغز بالا آید و بدان رگها و سوراخ بینی می
بالا اید تا مغز صاف شود و ایمن شود از سکته و لسان و برسام
و فالج و لقوه و صرع و علتهایی که بمغز در افتد و یک رگ سوی کام
شود تا آدمی بدان مزه طعام یابد و تلخ و شور و شیرین را مزه

بداند و دیگر رگ سوی زبان شود تا بدان گویا شود و دیگر دانیدن
طعام در دهان او راست و دندانها را انتظام ش کرده است که
هرچه خاییده گردد بزیر می برد و بن این هر رگ را بدو شاخ کرد
یکی سوی دست راست و یکی سوی دست چپ تا دستها حرکت
کند همچو سوی پایها تا همچو حرکت پیوسته باشد و دیگر رگ دیگر
بقضیب رود تا وی را حرکت دهد و بدین سبب قضیب سست شود
وی را حرکت شود علاج سر و مغز کند و این رگ مغز از
قمر است و هرچند قمر بزیادتی بود مغز نیز بزیادت بود
و قمر چون بکاهد مغز کمتر شود و اندر تن آدمی هفت اندام
و یکی از الجمله آنست که آدمی بآن زنده بود و چون کم شود
هلاک شود و آن بخلاف اندامهای بیرون است که اگر
چشم و گوش و دست و پای نبود ممکن بود که بزید و اگر ازین
هفت اندام یکی کم شود آدمی بمیرد اول دل دوم مغز و
سیم جگر چهارم گرده پنجم زهره ششم شش هفتم سپرز جای

زنده کل بود و معرفت در دل است و طبعش گرم و خشک و قوت و سرخی
روی و نشاط اندر جگر باشد و طبعش گرم و تر است و قوت بسیار
و مردی و چستی از زهره است و طبعش گرم و خشک است و خرد و یاد
داشتن و حرکت اندامها از مغز است و طبعش سرد و تر است و تحلیلات و
و کین کشیدن از سپرز باشد و طبعش سرد و خشک است و نفس زدن و
آواز کردن و دویدن از شش بود و طبعش سرد و تر بود و قوت مجامعت
و تناسل و شهوت از گرده خیزد و طبعش گرم و تر است و هر که را
این مزاج باشد تصور کردن و تصرف کردن پس اگر بخلاف هم
افتد چنانکه مغز گرم و خشک دل سرد و تر و جگر سرد و خشک یا
زهره سرد یا شش گرم و این همه محال بود علاج کردن عسیر بود
مر او را باب هجدهم در آفرینش معده حق تعالی معده را آفرید
از پی و گوشت و زبر معده پی بیشتر است و بن معده را گوشت بیشتر
از آن سبب که پی سرد است و گوشت گرم و طعام چون در پی باید
پختن که پی را حاجت است که از سردی هیچ چیز نتواند پختن پس بدین

جهت بن معده از لحم آفرید و سر معده را از طعام و شراب فرو کشیدن
حاجت بیش است بحکمت چنانکه پی بیش بود که پی را هر چند بکشی
دراز گشتی فرمان بردی و اگر گوشت را بکشی بدردی و از یکدیگر بگسلد
و اندر معده چهار قوت است یکی را جاذبه گویند بدان قوت طعام
و شراب از دهان بخویشتن کشد و دیگری را ماسکه خوانند که بدان
قوت طعام و شراب نگاه دارد تا بپزد و سیم را هاضمه گویند که
بپزد و بگدازد و کمتر چیزی بمعده شش ساعت باید که تا پخته شود و اگر
معده گرم و تر و اعتدال بود زودتر بپزد و اگر سرد و تر بود دیرتر
بپزد و اگر طعام لطیف تر و کمتر باشد سریع الهضم بود و زودتر بگدازد
و چهارم را دافعه گویند که از معده نقل و دفع کند و بیرون فرستند
و طعام و شراب چون گرد آید از پیش سوی مثن برد تا بپزد و
از سوی راست و از جگر و سوی چپ از سپرز و از بالا از دل و از
زیر از زهره و از پیش و پس پوست پشت شکم چون طعام و شراب
در معده پخته شود به تبرد و پزشکان آن را بواب گویند یعنی دربان

و او میر اثنی روده است اثنا عشری و صایم و رقیق و اعور و
قولون و مستقیم و طعام و شراب و هر چه مردم بخورند فرو شود الا باد که
بقصبه شش رود حق سبحانه و تعالی بحکمت بدی گوشت بکام بار رسته است
و مجری باد چون مسکنی باشد که اگر یک ذره طعام یا شراب که بمعده
فرو خواهد شد براه سده فرو شود تا گند و بو بیرون آرد و اگر
بیارد آدمی هلاک شود و بعضی گویند باد بیرون دل اگر متواتر
باشد باد سرد از هوا نمی ستانند و بدل همی رسانند باد گرم بعضو
از وی می ستانند دل سوختی و آدمی هلاک شدی از اثر گرمی
دل و اگر نه گرمی دل را بو دشتن باید که هیچ حرکت نتوانستی
کردن و حکما آن باد گرم بیرون کردن و آن باد گرم سرد
شدن را انبساط و انقباض خوانند و اعتماد بر دوستی و
بیماری و زندگانی و مرگ همه بر آن توان دانستن که اطبا
دست بر رگ نهند بدانند ضعف و قوت و جگر را افساد البدن
گویند از جهت آن طعام و شراب اندر معده پخته شود عصیران جگر

نگیرد پس هر خون که صاف و پاکیزه باشد بدل رساند و سیاه و سودا
بسپرز و بلغم و تری بگرده رساند و هر خون که تیره تر و قوی تر
بود جگر از بهر خویش بردارد و اندکی تری و صفرا برود تا
رساند تا ثقلی که از معده برخیزد فرسوده باشد بران صفرا
اندکی بار رنگ شود با آسانی بزیر فرود آید و هر چه از صفرا از جگر
برود بیشتر فرود آید تا سیر براو گرمتر از حد اعتدال شده
بود که روده ریش کند و حرارت او فتد اسهال آرد و بود که خون
نیز با آن صفرا نیز از جگر بیاید آن خونی بود که بدر آید و چون
بلغم نکرده نتوانند آب را بکس بدید آید که آنرا استسقا گویند
و چون سودا باسپرز نتوانند داد زردی سیاه بدید آید آن همه
از رنج جگر افتد که اخلاطها از خویشتن دفع نتواند کرد بجایها
رسانیدن و اعتماد تندرستی بر جگر باشد و الله اعلم بالصواب

باب نوزدهم در آفرینش کودک چنین گویند ارسطاطالیس
و بقراط و جالینوس حکیم که نخستین چیزی که ایزد تعالی در آدم آفرید

از زین بگذرد و سلیم باشد الا جفای صعب کشد و اگر بیماری از
خون باشد بترشی آرزو کند و اگر صفرا باشد آب بسیار خواهد
و اگر سودا باشد چربی و شیرینی خواهد و اگر از بلغم بود تیزی و شوری
خواهد **باب هیجدهم در معرفت قاروره بیمار** قاروره چهار
گونه بود یکی سفید و یکی زرد و یکی سرخ و یکی سیاه و چون
قاروره سفید باشد از سودا بود و بلغم دلیل کند و اگر زرد بود
دلیل صفرا بود و اگر سرخ بود از خون باشد و اگر سیاه
بود دلیل سودا بود و قاروره معفن که از تن درست بود
رنگی بود میان سفیدی و زردی و سرخ روشن این نیز
صفرا باشد و سرخ تیره از خون بود و سفید نیز از بلغم
بود و سفید روشن از ضعیفی بود و آن نیز از کسی باشد که
آب بسیار خورد و آب تاختن بسیار کند و قاروره زرد و
روشن و قاروره زرد تیره از روده باشد یا از گرمی و تری
و یا از تبی که یکروز آید و یکروز نیاید و پزشکان اینرا

غب گویند یا آنکه در آغاز نشسته باشد و بسیار سرخ و تیره از
شراب و خرما و گوشت و انجیر و گوز هندی و مانند این بود و قاروره
بسیار اگر در تب قوی باشد و از پس زردی و سرخی سیاه باشد
کشنده بود علامت سوختن اخلاط باشد دلیل مرگ کند و اگر در بیماری
سبز یا پس تب چهارم یا پس دیوانگی و علتهای سودائی
یا پس از آنکه دیرگاه حیض بسته باشد زن بر بار این همه دلیل
شفا و راحت بود از آن بیماری و پزشکان جاهل نا آشنا
بسیار بترسند از آب بسیار پس چون درین علتها بباید
نترسیدن که نتیجه مر راحت و شفا باشد و بول سیاه رنگ تنک باشد
الا سفید و زرد و چون خوشش بر سر ایستاده باشد علامت
دق بود و دل بیمار باشد و اگر کسی نبض عظیم دارد و تا به بسیار کند
و تشنگی و بول سفید باشد علامت مرگ بود از جهت آن بود که همه
گرمی بر مغز داده باشد و بدل نیز قوت ندارد که بول بیرون
افکند و مرد در آب رسوب باشد و علامت تنکی باشد و دلیل خیر کند

و با خور سند علت باشد و رسوب آن چیزها بود که در میان بول بود و همگرد
چون پشم و پنبه لیکن باید که سفید بود و در بن شیشه باشد اگر
زرد باشد یا سرخ بود و قوت علت اگر سیاه بود علامت سوختن
اخلاط بود و دلیل مرگ بود شیشه بول باید که دراز باشد و بن شیشه
گرد چون خایه از جهت آنکه مثانه گرد بود و مثال است پس الحق
هم بر نهاد مثانه باید تا طبیعت معرفت بول را تواند دانست و
و اگر بول چنان باشد که خون و ریم بود علامت ریش مثانه و سپل
باشد و ریش روده و آب تاختن باشد بسیار سبز گونه علامت
بواسیر باشد یا علت سبز و آب سرخ و کف زرد بر سر شیشه آورده
علامت زحیر باشد و اگر بول با ول روشن باشد و چون یکساعت
بر آید که به بنهی هم روشن باشد علامت اول علت باشد و چون
با ول روشن باشد و زمانی بنهی تیره شود دلیل کند که آغاز
کردن نخستین بیماری و چون با ول سبز باشد و بنهی همچنان
باشد در میان غلبه علت نخستین باشد و چون با ول تیره باشد
و بنهی روشن شود دلیل اقبال و راحت کند و زوال گشتن بیماری

وبزرکان وپزشکان این چهار درجه را انتها واخلاط کویند
ودر ابتدا وانتها خطرها باشد وهرچند بول بوی تیزتر کند کرم
تر بود وصعب تر باشد واین همه بتحقیق تاملی باید کرد ودلیل
وملاحظه نمودن یکدو سه روز تا معلوم شود که بیمار چه علت دارد
باب بیست ودوم در معرفت نبض بدان وچون انگشت بر محل
نبض نهی هر چهار انگشت باید نهاد نه سخت ونه سست ونه نرم
میانه باید نهاد اگر قوی باشد ودیر جهد دلیل غلبه خون باشد
ورگ باید زدن واگر سست باشد ودیر جهد دلیل غلبه بلغم باشد
چیزهای گرم باید خوردن واگر زود جهد وتیز باشد دلیل صفرا
باشد چیزهای ترش وخنک باید خوردن واگر چون زه کمان
کشیده بود وسخت جهد دلیل سودا بود دیگر بار به بستر باشد دلیل
ونرمیها بکار باید داشتن واندر بار بکنها دیدن طبیب
استاد را چاره نیست تامل باید کرد باب بیست وسیم در نشان
خطر بیماری جالینوس کوید که هران بیماری که خبر ندارد
چون بانک کنی جواب نکوید وتف نفث کند علامت سرسام باشد

برخطر بود وهران بیماری که دست همه جا همی برد علامت مرگ بود
وهر بیماری که روشنایی نتواند دید وروی همی سوی کند خطر
ناک بود وهر بیماری که حنو پدید آرد وتا سه صعب کند پس ناگاه
زیاده شود وتا سه کم شود علامت مرگ باشد وچون یک چشم
کوچک شود اندر بیماری گرم بد بود ودندان خاییدن بد
بود وچون پای بسیار فرو کند وبرکشد بد بود وکردانیدن
چشم وبرو برونکریدن بد بود فواق افتادن بیماریهای
گرم بد بود ونفس بپایه زدن نشان مرگ بود والله اعلم
باب بیست وسیوم در نشان شفای بیمار عقد برجای
بودن وقوت دل وحرکت نیکو بود وشهوت طعام وقوت رگ
ورنگ روی برجای بودن وطعام خوش آمدن بدهان
وخواب بنظام کردن وطبع برجای بودن همه علامت نیک
بود وزود شفا یافتن باب بیست وچهارم در دلیل مقدمات
بیماری درد سر بسیار بود وآب در چشم آمدن ودو لب بسیار
گزیدن وگزندن دلیل فالج بود وچشم سرخ شدن

درکهای سر برخاستن و از روشنائی گریختن یا درتب و درد سر دلیل
سرسام بود و غم و بیماری و رنجی در نشستن علامت ماخولیا بود
و خیال خود پیش چشم دیدن علامت آب سیاه بود و زکام
و نزله بسیار دلیل سل کند و سل بیماری شش و عرق النسا
بود و جستن دل علامت مرگ مفاجات بود و گرانی طرف راست
علامت علت جگر بود و سوختن قضیب علامت ریش مثانه بود و
خارش مقعد دلیل بواسیر بود اسهال که مقعد را بسوزاند دلیل
کند بر برودت مقعد و زحیر شهوت طعام کم اشامیدن دلیل
کند بر قولنج و بهق سفید دلیل پیسی کند والله اعلم بالصواب

باب بیست و چهارم در قولنج و لقوه دو گونه بود یکی اندک
اندک پدید آید و ممکن که در شب شود و دوم آن بود که یکبار
پدید آید یا ناگاه بود یا ضربتی بر سر آید یا از اسب بیفتد
یا از جای بلندی افتد و مفلوج شود یکبار هرگز درست نشود
و علاج فالج آنست که البته هیچ شیر و ماست و ماهی و میوهٔ تر
نخورد و آب سرد و هیچ سردی و ترشی نخورد الا گوشت پخته

و گنجشک و کبوتر بچه بریشته و نخود آب بروغن گوز و شربتی با انگبین
یا از بادیان و روغن گوز و فستق مرغ جلغوزه و فندق و گوز هندی
خورد و از ترها بودینه و سداب و شبت و سیری مالد و کندر
مشک باید که کوفته باشد تا می ابنوید تا عطسه بیاید و خورش
کم خورد و بجای آب انگبین بخورد و حب تو بیا بخورد چند بار
و معجونهای گرم خورد چون زنجبیل پرورده و دوا المسک
و مفرح گرم و بادام و گوز هندی و جوز بویا در دهن دارد
و خویشتن را بآب نشوید و آب ریع و آبهای گرم و خشک
و طعامها بقدر صد درم سنگ بیش تر نخورد البته و معجونها نکند
و لخلخه گرم و غالیه بکار دارد و طلاهای گرم و خشک بر
سر و قفا و مهرهٔ پشت نهد گرم کرده و از جامها پوستک
و موی سمور و روباه و صواصل پوشد و البته کتان و حریر نپوشد
و پشمینه پوشیدن نیک باشد و لقوه را علاج همین باشد
ولیکن علاج لقوه کمتر بود از علاج فالج بسیار باشد و فالج

از غلبهٔ بلغم بود که در دماغ بدید آید پس طبیعت قوت گیرد و شکسته بود
و چون نیمه مغز فرو گیرد صرع شود تا دانند والله اعلم بالصواب

باب بیست و پنجم در صرع چون از بیست و پنج ساله بگذرد هیچ
علاج نتوان کرد اما اینقدر توان کرد که کمتر شود باندک و نزاید
و صعب نبود و رنج وی کمتر نماید و چون خداوند صرع در وقت
افتادن کف بر لب آورد علت صرع بود و علاج وی همچون
علاج فالج است هم از بلغم خیزد و عود الصلیب بر باید بستن
و البته در آن خانه که مصروع بود گرسنه نباید بودن که
در وقت اثر کند و این علت بیشتر با سودا بود پس زنان جهت
در داروهای این علت چیزها باید کردن که سودا را سود باشد
چون آب گاوزبان و مفرح و دوال مشک و عنبر آن والله اعلم

باب بیست و ششم در دیوانگی دیوانگی دو گونه باشد یکی بود
و بانگ همی کند و میخندد و گونه سرخ باشد و رگها بر خاسته
این کس را رگ باسلیق باید زدن و بنفشه و گلاب و اندکی سرکه

بر سر

بر سر بمالد و پا بهار ابآب اسپرغم سرد و تر مالیدن و بوی سرد و تر
چون نیلوفر و بنفشه و شنبلیله و نرگس و شاهسپرغم نیز شاید
و با کسی نشستن که خوش اندیشه باشد و از ترکیها کشنیز و بنگ
و بود نیه خورد و از میوها سیب و انار شیرین و امرود خوب بود
و رودها و آب روان و سبزه دیدن البته صفرا و اندوه و غم و
رنج و خشم نمودن را دفع کند و هر صباح گشنگلاب و جلاب
شراب بنفشه و آب گاوزبان و مفرح و شراب دادن و سیب تا
شفا یابد و اما یکی دیگر از سودا نشستن و از سودا خیزد و
علامتش آن بود که همیشه ترسان بود و بکنجی بیشتر نشیند و
سخن کم کند و چون با او سخن گویند کم جواب دهد علاج وی
حقنه و افتیمون باشد و غذا شوربا بگوشت بره و مغز سر بره
و زرده تخم مرغ و شکر و گوز هندی و روغن کدو متواتر بکار
داشتن و دوال مشک دادن و مطرب و آواز خوش خواندن
و مرغ کباب کردن پیش وی و بوهای خوش کردن و جامه رنگین

و حریر پوشیدن و غم نخوردن و چربی و شیرینی خوردن تا
بهتر شود والله اعلم باب بیست و هفتم در کابوس وکابوس
آن بود که بخواب در کسی افتد یا پندارد که چیزی گران بر وی
افتاده است و سیم آن بود که نفس فرو گیرد علاج وی هم رگ
باسلیق زدن و هم دارو خوردن است و هم آن ترتیب نگاه
داشتن که در دیوانگی گفته شد والله اعلم باب بیست و هشتم در زکام
و نزله آن بود که سر و بعضی بینی بگیرد و اول رگ باید زدن
کر آن قیفال باشد و گوشت و شیرینی نخوردن الا ماش و
اسفناج و کشک بمغز بادام و شراب خشخاش و جلاب خوردن
و پوست خشخاش و بنفشه و کاهو و گشنیز تر و برگ نیلوفر و کدو
و خیار و عنب الثعلب و شنبلیله بجوشانند و همه وقت سر و گوش
و بینی بآن آبها داشتن و کشکاب و شراب بنفشه خوردن
و آب باقلی با روغن بادام خوردن و غذا هر چند کمتر خورد
بهتر بود والله اعلم باب بیست و نهم در معرفت درد سر و شقیقه گوید

و این علت بازار خون بود و علامتش آن بود که روی سرخ بود
و رگهای سر و بنا گوش وی بر خیزد پنداری که از گرمابه بیرون
آمده است و درد صعب کند و چون تیر همی زند اینکس گوشت و
شراب خورده باشد و بیشتر وقت بهار بود علاج این رگ
قیفال زدن باشد و بسیار خون گرفتن و اگر ساکن نشود
حجامت کند و طلاهای سرد و تر بر سر نهد چون صندل و گلاب و
کافور و برگ بنفشه و عنب الثعلب و برگ نیلوفر و سرکه و اگر درد صعب
کند اندکی افیون بر روغن گل بسایند و در مالند تا درد وقت
ساکن شود و نخست هلیله و بنفشه و تمر هندی و شیر خشت بخورد
و اگر اینکس در آفتاب نشسته باشد یا رنج صعب کشیده باشد و یا جنگ
و لجاج و مزاح کرده بود و یا خشم و غم خورده یا داروی تیز
خورده باشد و یا غذای گرم و خشک خورده چون سیر و انگبین
و زیتون و مانند این یا در گرمابه نشسته باشد علاجش شیر
زنان با روغن کدو و یا روغن بنفشه و یا روغن گل بر سر نهادن

و بقدر نیم درم سنگ سرکه بهم بر زدن و لخلخه کردن و کشکاب
حلاب خوردن و جای خنک نشستن و سنبلیله و بنفشه می بوید
و میوه های سرد و تر خورد تا صفرا نیاورد و البته شوری و تیزی و
شیرینی نخورد و طعام عدس و ماش و کدو خورد باشنبر تر و کاهو
و کاسنی و مغز بادام تا شفا یابد و سیم از بلغم باشد علامتش
آن بود که روی سفید کند و زنانش را بیشتر افتد چون طعامش بسی
خورده باشد و ماهی و شیر و تخم مرغ و چیزهای بلغمی بسیار خورده
باشد و سر گرانی کند علاج وی حب قوقیا بود تا بلغم برآید
و رطوبت بیاورد و اسپرم آب باید کردن از بودینه و سداب
و مرزنگوش و بوی مادران و اکلیل الملک و بابونه و هر
وقت این بر سر نهادن و ریختن آب گرم و از باد سرد
پرهیز کردن و مشک و غالیه بوی باز گرفتن و روغن سداب و
کرفس و قسط و غذا نخوداب و قلیه شوربا آن و کباب هیچ چیز
نخورد و هر وقت که میخواهد غرغره کند بسرکه زیری و آب کامه و سپندان

و سیب نیز ببوید و هر دو شب یکبار حب شبیار بخورد بقدر مثقالی
و غذا کمتر خورد و چهارم از سودا بود و علامتش خشکی چشم بود
و رنگ روی میل بسیاهی دارد و لب و دهان و سوراخهای بینی
خشک باشد و غذای سودا بیشتر خورده باشد چون کرنب و عدس
و بادنجان و لحم گاو و شیر میوه و باقلی و افراط کردن مجامعت
و سفر دراز و جوشش کم خوردن گریه بسیار و غم و محنت و مصیبت
بردن علاج وی جربه و شیرینی خوردن بود و روغنهای
گرم و نرم مالیدن بر سر و غم آب اکلیل الملک و بابونه و پوست
خشخاش و برگ نیلوفر و گاو زبان بر سر و روی ریختن
و گرمابه خوش بکار داشتن و جلاب با روغن بادام خوردن
و بویهای معتدل چون لخلخه و ذریره و عود و عنبر بوییدن
و آب گاو زبان و مفرح شراب سیب و شراب بودینه خوردن
و زرده تخم نیم گرم خوردن و سبزه و آب روان دیدن و ساز
خوش نواختن و مردم خوش روی و خوشخوی نشاندن و جاهای

رنگین پوشیدن و البته هیچ علت سرد و مغز و شراب شاید خوردن از
جهة آنکه در حال بخار بر سر زند و مغز را زیان دارد و هر چند
بعضی پزشکان اند که شراب جوشیده و پخته فرموده اند بلغمی
و سودائی را و غرض ایشان آن بوده که آب کم خورد و بلغم
بگدازد و غذا بهتر گوارد ولیکن بهیچ حال از بخار بر دماغ
دادن خالی نیست بسی از بزرگان روم منکر اند و ناخوردن
آن اولیتر دارند این درد سر از سودا بود دیر دیر آرد شراب
نفرماید با جلاب اندکی افتیمون و مقداری شیر خشت و خیار
شنبر و آب گاوزبان بخورد سودا بیارد و نیک باشد والله اعلم

باب سی ام در سرگرده اگر سرگرده با گرانی و سرخی چشم باشد
و رگها برخاسته بود در کر قیفال بگشاید و هلیله و بنفشه و شیر خشت
شکم براند و اگر با گرانی خیرگی چشم باشد افتیمون و حب قوقایا
باید خوردن تا معده و دماغ پاک کند و بطعام مرغ بریشته
خورد و گل شکر و با کشنیز خشک بکار دارد که موافق باشد والله اعلم

باب سی و یکم در سرسام در سه جای افتد یا در مغز این تا سه روز بیش
نماند و زود تر بکشد یا در آن پوست باریک که در پوست بن مغز
نهاده است این هم صعب و خطرناک باشد از هفت روز
تا چهارده روز نگذرد یا شفا یابد یا بمیرد و سیم در آن پوست
قوی بود که در کاسه سر نهاده است و سلیم تر باشد تا بیست و یک روز
بدارد و خطر کمتر باشد و سرسام اگر با شر جا بهاید پدید آید و بود
که از خون باشد علامتش آن بود که تب دارد مطبق و البته
سست نباشد و لرزد و روشنائی نتواند دیدن و رگهای
پیشانی و بنا گوش برخاسته باشد و بود که سخنهای یاوه
گوید و باشد که هیچ چیز نه بیند و نشنود پیش از آنکه این
علامت پدید آید خون بسیار باید گرفت و کشنیز و نان با
گلاب و سرکه با روغن گل بمیان سر بنهد و بغذا کشکاب
و جلاب خوردن و پایها میباید شستن و مالیدن و سرکه
و گلاب تر کردن و اسپرغمهای سرد و تر نزد وی نهادن
و بسیار بوئیدن آن وی را نافع بود والله اعلم بالصواب

باب سی و دوم در سکته و سبات

چون کسی را اینی افتاده و هیچ حرکتی
ندارد و دست و پای می جنباند و چون مرده افتاده باشد یا چون
خفته هرچند خوانی جواب ندهد بدانکه سکته است اگر علتش بنک
بود و روی سرخ باشد و رگهای برخاسته در دم قیفال از هر دو
دست باید گشود و بسیار خون بباید گرفت و بود که رگ ساقها
نیز بزنند و خون از بالا بزیر کشند و بر ساقها شیشه حجامان
بر نهند و هموار تر ساقها بباید مالیدن سخت تا بهوش آید پس
جلاب دادن باید و گشکاب غرغره کردن بسرکه و گلاب
اگر بهوش نیاید بدین ترتیب حقنه باید کرد و شاف نهاد بسهل
مادام که ماده او را بزیر کشد و هرچند که در سکته و سبات
او از عظیم تر و نیست تر و خواب خطری تر بود و بنازکی
غطیط گویند و اما آنکه البته گویند سرخ نباشد و رگها برخاسته
نبود بلکه چون مرده افتاده بود از بلغم بود او را طبیعی با
تا به آهنین گرم کنند و بر ابرو و سر وی بدارند تا تابش در
مغز دهد پس ایارج و آب کاهی و سرکه رنجبار و عاقرقرحا

کوفته بکام و دهان در مالند سنگ بنگ بود و کندس کوفته و مشک
به بینی در دمیده و در بینی کردن تا عطسه آید و در دو را اینها و زا نوبای
وی سخت بنشینند و بر سرهای در از هوش نباید بستن و حب
قوقیا خوردن و دو سه بار شیافهای گوناگون گرم و تر بر
گرفتن و حقنه کردن و غذا کوزتیچه و گنجشک و انگبین و
روغن گوز خوردن و متواتر مرزنگوش و بو دینه دشتی
و بویهای گرم و خشک همی بوید که بسیار کسی از این علت
خلاص یافتند بفالج افتد و معجون سلیثا و متریطوس و
دوا المسک باید خوردن تا شفا یابد ان شاء الله تعالی والله اعلم

باب در رعشه و لرزه تن

از سه گونه بود علامتش این بود
که مرد برنا بود و چون خشم برآید بد تر باشد و چون گرسنه
شود یا تشنه شود یا گرم رود یا چیز گرم و خشک بخورد یا بگرما
فرو شود یا در آب مقام کند بتر شود علاج وی نخبه هلیله
و طغنه عدس و ماش و مغز بادام و مرغ مصوص و گوشت
گوساله و بره و ماهی تازه بسرکه و انار و سیب و به و زرشک

[...] خوردن و دوم از بلغم باشد علامتش آنست که این کس
[...]کر باشد و شراب بافراط خورد و طعام و شراب بسیار خورده
باشد و دارو نخورده و قی نکرده باشد و مرطوب باشد علاجش
حب ایمجیون و حب شبلیتا و حب فوقیا و غذاهای برشته و شراب
جوشیده با اخلاط تمام و اندکی خوردن و روزه داشتن
نیک باشد و سیم از پیری و ضعف پیری باشد علاجش آنست
که برفق زندگانی کردن و غذاهای برشته خوردن تا قوت
بهتر کند و گل انگبین و معجونهای گرم خورد و روغن قسط میمالد
تا ضعیف تر نشود والله اعلم

باب سی و چهارم در تشنج

تشنج آن بود که رگ و پی چون کمان بهم کشد گاهی بفراخی
تن می شود و گاهی بدرازی و این علت یا از تری بود یا از
خشکی بود علاجش دشوارتر بود و بیشتر اثر آن بتر باشد و در وقت
بیماریهای خطرناک که و[...] بود یا کسی را که بر جراحت او
شکم شدن صعب پدید آمده باشد یا از تشنج پدید آید یا داروی
صعب و قوی خورده باشد و اسهال بسیار کرده این جمله خطرناک

و علاجش روغن بنفشه و نیلوفر مالیدن بسیار و جلاب و ربه
دادن و در آب نشستن تا نرم شود پس روغن مالیدن
مرغ فربه بشوربا خوردن و گوشت بره و آنچه از بلغم بود
بیشتر کودکان را بود علاجش ایشان بود روغن قسط باید
مالیدن و آب بادیان و انگبین خورد و اسپرغم آب گرم
بریزد و غذا قلیه و گوشت پخته خورد شفا یابد والله اعلم

باب سی و پنجم در درد چشم

و این علت را بتازی رمد
خوانند و اهل روم برانند که هر سه روز رگ قیفال باید زدن
و با مسهل باید خوردن و هلیله و بنفشه و گل سرخ و شیرخشت
و غذا ماش و اسفناج و برگ چغندر و گشنیز تر و خشک و مغز
بادام پس هر گاه چیزی در چشم کردن حاجت افتد لعاب
شلش و سفیده تخم مرغ و گلاب و شیر زنانی که دختر دارند
قطره در و کنند پس اگر گوشت زیاده بود و رگهای سطبر
در و باشد اندکی شیاف کافوری و عنزروت کرده بشیر بسایند

و در وا افکنند و کلاه و صندل و کافور و شیاف ابامیثا و بول آدمی
و بوش در بندی و گشنیز تر بر پیشانی وی بندند والله اعلم
باب سی و ششم در آبله چشم آبله که در چشم افتد قرحه خوانند
و اینرا داروهای بسیار گفته اند ولیکن آنچه استادان اختیار
کرده اند اینست که چهل روز بسته دارند و هر وقت لعاب
بوش و به دانه در وی کنند تا پخته شود و ریم بیاید پس چون
آمدن آغاز کند شیاف کندر در وی افکنند تا بهتر شود والله اعلم
باب سی و هفتم در سفیدی چشم و این علت بیشتر از آبله چشم
باشد که چون درست شود نشان بماند و آن نشان سفید باشد و آسان
ترین آنکه بر سفیدی بود که الحجن باید کردن که بدین قدر زایل
شود و الحجن سپیدست بزبان و اندکی کاستی بخایند تا
شکر طبرزد تا زبان درشت شود و سر زبان بهتر باشد تا زبان
درشت بود پس بزبان در چشم کند و آن جایگاه را بلیسد و
هر روز چشم یکبار آب گرم فراز دارد یکمهست نیک بس

فریدی و توتیای هندی و پوست تخم مرغ و زعفران و شکر طبرزد
نرم نرم بسایند و بر سفیده بپراکنند تا شفا یابد والله اعلم
باب سی و هشتم در ناخنه چشم ناخنه چشم تا تنک و ضعیف باشد
علاجش همچون علاج سفیده بود و چون قوی و سطبر گشت با آهن
بباید بریدن و از صناعت طب بیرون است باب سی و نهم
در افزونی موی مژه و افزونی موی مژه از بخارهای معده و جگر
خیزد مسهل باید خوردن و اگر آن کس گرم مزاج بود و بلبها
اماس دارد شیرخشت و خرمای هندی و بنفشه و گل سرخ و
کاسنی و هلیله زرد بباید خوردن و اگر بخلاف این بود حب
قوقیا و حب شبیار بباید خوردن و بهمه حال طبع نرم باید
داشتن و موی افزونی باید کندن و خون کبوتر بچه بگرمی
در وی چکانیدن یا خون مگس زنگین که در شب باشد پس اگر
زایل نشود آن موی را بمصطکی بموهای دیگر بباید بستن
تا در چشم نخلد پس اگر بدین هم زایل نشود بنشتر باید کندن

ونشمیر آن بود که پشت چشم بشکافند و آنکه گوشت سبز شده بیرون
کنند و بدوزند تا پلکهای چشم باز گردد و براحت افتد و بود
که این موها بداغ کنند و این حالها بیرون طب است
باب چهلم در شب کوری و این علت از رطوبت باشد جگر
قوقا باید خوردن و دار فلفل نیک کوفتن با آب بادیان و جگر
بز بر آتش افکندن تا کف از وی بیاید در چشم کشند و
هیچ تری نخورد چون شیر و تخم و میوه های تر و ماهی الا نخواب
و گوشت برشته و شیرینی و انگبین و پنیر و روغن و گوز و حب
شبار هر دو شب نخورد **باب چهل و یکم در روزکوری** این
علت از معده باشد و آسان تر بود علاجش زایل کردن و
علامتش آن بود که هر دو چشم یکسان باشد و دیگر آنکه بوقت
سیری بدتر بود و چون بدین صفت بود مسهل باید خورد و
قی کردن و پرهیز کردن و اگر یک چشم بود بادام و
یکسان بود دلیل کند که از دماغ افتاده بود و عسرتر بود

چند کرت حب بباید خوردن و حب شبیار و غرغره بکار داشتن
و چیزهایی که بخار سبر برد نخورد **باب چهل و دوم در آب
در آمدن چشم** اگر رنگ آب فرود آید بدانند که رگهای
بنا گوش بشکافند و داغ کنند تا راه آب بسته شود و آب
از مغز سر فرود نیاید و اگر در آمده باشد الا قدح مسیح نباید
کردن و قدح آن باشد که میل بچشم فرو کنند و این همه
از صناعت طب بیرون است و کار کحالان است والله اعلم
باب چهل و سیم در خارش چشم این علامت را آب غوره
پرورده در چشم باید کردن و طلاهای خشک بر پشت چشم
نهادن و مغز را سرد کردن بکاهو و کشنیز تر و کاسنی
و شراب و خشخاش خوردن و گاه گاه هلیله زرد بکار
بودن و در چشم کشیدن و طبع نرم داشتن و آب میوه ها
چون آلوی سیاه و سنجد و گوکانی و کشنیز خشک و کشمش سبز
و لطعام اسفناج و نیلوفر و برگ چغندر و کشک خوردن والله اعلم

باب چهل و [illegible] این نقطه است که در میان چشم
افتاده باشد از زخمی یا سببی دیگر زرنیخ سرخ و کندر رومی بکوبند
و باوشنه آمیخته کنند و بران نهند شفا یابد والله اعلم بالصواب
باب چهل و پنجم در انتشار و انتشار فراخ گشتن چشم بود
و هرچند دیده تنگ تر بود روشنائی چشم بیشتر بود و هرچند
حدقه چشم فراخ تر باشد کمتر تواند دیدن از ضربتی یا
از جائی افتاده باشد یا از چیزی که در آمده باشد اندکی
باقلی با گلاب و آب سپید بر پشت چشم باید نهادن و اگر از
طبع بود حب قوقیا باید خوردن تا دماغ صافی شود و اگر
از پس درد سر باشد هیچ علاج فایده ندارد والله اعلم
باب چهل و ششم در آب دویدن چشم چون مادام چشم تر
بود و آب همی رود گرمابه بکار باید داشتن و سرمه که از توتیا
و سنگ بصری کرده باشد و هلیله زرد و مامیران چینی بکار
داشتن و چون از کنار چشم ریم آید و خون آید دلیل کند که

کوره

سوراخی درو باشد جز از داغ کردن فایده نکند والله اعلم
باب چهل و هفتم در [illegible] عذری باشد بر پشت چشم
اندکی حضض مکی با زعفران بشراب کهن بباید سودن
و بروی مالیدن تا پخته شود مرهم داخلیون بر نهادن تا
سوراخ در فکند و پلیدی بیاید پس اگر عسرت کند در پختن
بشکافد و بیرون گیرد آسان باشد باب چهل و هشتم
در تیرگی و روشنائی چشم و درد گوش ایهمان باشد که
چون از خواب برخیزد چشم بهم باز نتواند کردن علاج
آن بود که روزی کاسه گرت در گرمابه شود و هر کار سر و چشم
ببخار آب گرم دارد و هر گاه سپوس و شکر خورد و گشنیز
بکار دارد و اندر خورشها اگر این درد صعب باشد چون تیز
میز ندر که قیفال باید زدن و بسی خون برگرفتن و
لعاب سپوش بروغن گل و گلاب و شیر زنان و اندک
کافور بگوش در افکند و شکم نرم کند با سفناج و برگ چغندر

و بگلاب و نیم سود دکاه کاشیر در باید ریختن گرم چنانک از پستان
دروغ دوشند پس اگر بدین زایل نشود دانه کی افیون بروغن بنفشه
باید سودن و در وی افکندن تا در وقت ساکن شود پس اگر
بدین نیز زایل نشود پیه مرغ با روغن یکجا گداختن و در وی افکندن
که علامت آن شود که چیزی برآمده باشد تا نرم شود و بر بیرون آید و ریم بباید
پس اگر باد بود بروغن سداب در باید افکندن و غذا نخود آب
و شوربا خوردن و اگر بدین زایل نشود دانه کی فرفیون بروغن سداب
بباید گداختن و در وی افکندن تا خوب شود والله اعلم **باب چهل و نهم در ریش گوش** و ریش گوش آنست که خون و ریم آید اول
آب انگبین نیم گرم در باید افکندن پس عنزروت و خون سیاوشان
و کندر و صبر نرم سودن و فتیله با انگبین چرب کردن و بدین
دارو گردانیدن و در گوش نهادن تا نیک شود **باب پنجاهم در بانگ آمدن گوش** این علت از خشکی مغز باشد علامتش آن
بود که بوقت گرسنگی تیز بود و وقت سیری کمتر بود علاجش در طعام

ارز

و بهر آب افزودن و روزه بداشتن و دانه کی افیون بوده با روغن
بنفشه در وی افکنند و روغن کدو به بینی و اگر دود در گوش و گردن
خورد و تیزی بخورد الا شیرینی و دیگر گونه از بخارها و بلغم
و صفرا باشد علامتش آنست که بوقت طعام و شراب بیشتر
باشد که بخورد علاجش حب شبیار و قوقیا خوردن باشد و اسپرم
آب اکلیل ملک با برنج و فلیوم و مرزنگوش و شنبلید و شاه
اسپرم بهم بر بر ریختن و گوش بدین بداشتن تا شفا یابد
باب پنجاه و یکم در کری گوش اگر مادر زاد باشد هیچ چیز
علاج نتوان کردن و اگر از سرسام و بیماریها آمده باشد روغن
بنفشه و اسپراب بکار باید داشتن و طعامهای گرم و تر خوردن
و مغز بره با شکر سفید خوردن و اگر ازین حال نباشد بباید دیدن
تا ریم در گوش سخت نشسته باشد پاک باید کردن پس اگر ازین نباشد
از بخارهای بلغمی و خلطها باشد حب قوقیا باید خوردن و چند
بار اسپرغم آب بکردن تا شفا یابد والله اعلم بالصواب

باب پنجاه و دوم در [illegible] چون کرم در گوش باشد خارش
تا سه کند ناچار آب پودینه در باید کرد یا آب برگ شفتالو باید که
صبر بروغن سداب یا سرکه کهن بگداختن و کردن یا آب

باب پنجاه و سیوم در خون از بینی آمدن بیشتر این علت از
زیادتی خون باشد رگ قیفال باید زدن و آب سرد بر میان
سر نهادن و کافور و گل نار و گل سرخ و آب با درود در بینی
کردن و غذا سردی باید خوردن و عدس و ناردان و آب غوره
و زرشک و ماهی تازه و پنیر تر باید خوردن و هرچه رطوبت افزاید
باید خوردن که از تیزی و گرمی خون افتد

باب پنجاه و چهارم
در اخشمی و اخشمی آن باشد که هیچ بوی نشنود خواه لطیف و خواه
کثیف و این علت از بستگی استخوانهای مشامی باشد که منفذ به
دماغ نهاده بود و این از بلغم و بخارهای غلیظ لزج باشد علاج خشم
آنست که شونیز و مشک و فرفیون و کندس و عاقرقرحا نرم بکوبند
و هر ساعت به بینی در کنند با پاره انگبین آب والله اعلم بالصواب

باب پنجاه و پنجم در [illegible] دندان اگر با درد دندان اما ز بن دندان
باشند و درد تیزی بکند و چون تیز میزند حجامت باید کردن یا
رگ قیفال باید زدن از آن جانب که درد دندان باشد
و هر وقت مضمضه بسرد و گلاب کردن پس اگر بهتر نشود کافور و
عاقرقرحا باید سودن و اندر گرفتن و اگر بدین ساکن نشود
افیون سودن و در میان پنبه گرفتن و در وی نهادن با روغن
گل اگر نیک نشود دندانها از بدن باز فرا گرفتن تا خون فاسد
بکشد و اگر درد نرم نرم کند اما تیز عظیم شود دلیل بلغم و سودا
باشند علاج حب قوقیا با عاقرقرحا شیطرج فرفیون و ورد
و بلبل کوفته در بن دندانها نهند و اگر بدین زایل نشود تریاق
در باید گرفتن

باب پنجاه و ششم در درد دهان اینکیل را از
شیرینی و تیزی و شوری پرهیز باید کردن و هر روز سماق و تخم
خشخاش و تخم برسین و طباشیر داند یکی کافور این جمله را
بکوبند و در دهان نفث شند و بروغن گل بمالند و اگر بدین بهتر نشود

حجامت کند یا رگ قیفال زنند و شیرخشت در آب دونار بخورد والله اعلم

باب پنجاه و هفتم در خون آمدن [illegible] و خون آمدن از
بن دندانها گل سرخ و هلیله و گلنار کوفته و انار که اندک ترشست
زرنیخ زرد و سرخ آمیخته در بن دندان باید مالیدن تا از
شود و با آب برو و گلاب مضمضه کردن و از شیرینی پرهیز کردن
تا شفا یابد والله اعلم باب پنجاه و هشتم در گرانی زبان
چون زبان گران شود و دیگر اندام مبتلا باشد اندکی نوشادر
و سپندان و عاقرقرحا و بوره و سعتر و میوه تر و نمک هندی و شونیز
و مویزکوش جمله بجوشانند و مادام با آن آب غرغره میکند
و ازین داروهای کوفته بزبان در میمالد و اگر کودک باشد و
دیر تر بسخن در آید بن دندان بسته باشد اندکی بباید برید
و زاک سوده در وی کردن و از سکونه بسیار بود والله اعلم بالصواب
باب پنجاه و نهم در خناق و چون گلو آماس کند آنرا خناق
گویند و خوردن دشوار فرو شود هر دو دست رگ باید زدن قیفال از

و شراب بود دنبه غرغره کردن با گلاب و آب گشنیز تر و اندکی خیار
شنبر در وی گداخته و حریره اسفاناج و لبلاب و برگ چغندر بروغن
بادام خوردن و اگر تری از دهان بسیار آید و درد نرم
بود از بلغم بود نیز غرغره باید کردن و اندکی سپندان در
وی کنند شفا یابد والله اعلم باب شصتم در سرفه اگر سرفه درد گلو
باشد یا تب گرم یا خشکی بود گشکاب باید خوردن با بنفشه
یا بنفشه با شکر و بطعام آب باقلی با روغن بادام و اسفاناج
خوردن و مادام حب السعال در دهن میدارد و اگر تب ندارد
مرغ با شوربا با مسکه و شکر و در زرده خایه مرغ نیم گرم خوردن
دیگر هیچ تشویش نباشد رطوبت قوی و اسطربود و این را
مرطوف بخته باید دادن انجیر و کرکانی و مویز طایفی و مسقا
و سپستان و بنفشه و تخم خطمی و به دانه و گشنیز و پرسیاوشان
هر یکی مشتی بجوشانند و بپالایند و نبات در وی نهند و قدری گرم
ساعتی میجوشانند تا چون جلاب شود و هر روز بیست درم بخورد

و طایفی و شراب خشخاش و لعاب سبوس و خرزه هند و دگلنار گرم
کرده می خاید و دایم نبات در دهن دارد با کشنیز و صمغ عربی
و به دانه و اگر این سرفه از رطوبت باشد که سطبر و لزج
شده باشد آب بادیان و پا بیند انگبین بخورد و غذا نخود
آب و شوربا باید دادن هر روز ده درم سنگ والله اعلم
باب شصت و یکم در برسام چون کسی تب دارد و پهلو درد
کند و سرفه کند برسام بود و بتازی ذات الجنب گویند
در دم رگ قیفال باید زد و از لحم و شیرینی پرهیز باید کرد و
کشکاب و جلاب و شوربای سفت خوردن و اگر روز چهارم آغاز
کند بحرانی بیافتد و آنچه باید با سانی و آنچه نباید با سانی
بیاید و سفید باشد روز هفتم علت زایل شود و اگر هفتم
آغاز کند عسیر و خطرناک باشد و اگر آنچه بیرون آید زرد
یا سرخ بود عسیرتر بود و اگر سیاه بود و گندیده بود
[illegible] بآب سفستان و عناب بر باید نهادن تا طبع مجب

ودکر اسفاناج و لبلاب خورد و بروغن بادام شاید و نیکو بود
البته طعام نخورد الا کشکاب و اگر بعد هفتم تب و حرکت ساکن
نکرد و نار بسیار کند و نفس متواتر زند و تنگ دل در سینه کند و خو
کشد و روی در دیوار کند و سرخ گردد دلیل مرگ بود والله اعلم
باب شصت و دوم در سل چون کسی را تن نزار شود و دایم
تب نرم دارد و سرفه کند و رطوبت همی آید سل گویند دلیل کند
که شش ریش شده باشد و چون شش ریش گشت هرگز درست
نشود از سبب آنکه هر اندامی که بیمار شود دیگر چند او را از رنج
و شغل باز دارند تا علاج پذیرد و آسانی یابد و هیچ حال
ساکن نیست یک ساعت یا کمتر که شش را از کار فرو دارند
که او باد بیرون دهد و اگر متواتر انقباض و انبساط نکند چون
دم آهنگران باد سرد نینگیزد و بدل نرساند و باد گرم بیرون
نیندازد در وقت دل بسوزد از تب و گرما پس علاج این علت
سبب از آنکه قوی تر شود این است که سرفه بدهند و خرچنگ را

سرد بها بوکشند پس بآب خاکستر در آغاز ند یک شبانه روز پر
بآب خوش بشویند و بکشک به بزنند و این کشکاب بخورد و نیم
گرم و البته نگذارد که شکم نرم شود که ضعیف شود و بخط نزدیک
بود و اگر تب قوی نباشد زردهٔ خایه دهد و شیرکا و و ماهی تازه
کوچک بریان کرده و اطراف بره و بزغاله را بآب باقلی و خربزه
و مغز بادام و مرغ بچه بکشد و هر روز دو بار بآب زن درنشیند و
چون بیرون آید بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر معرف نکنند تا
تری و نرمی اندام میرسد پس اگر طبع نرم شود این دارو بدهد
تا بخورد صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی و مرو دانه و به دانه
از هر یک درم سنگ و پرسیاوشان و کشنیز و نشاسته و تخم
بنگ از هر یک نیم درم سنگ این جمله بکوبد و بلعاب سپوش قرص
کند و هر قرصی دو درم سنگ و هر روز یکی با شراب خشخاش بخورد
و اگر تب قوی باشد کشکاب خورد و چون ساکن شود شیر خورد
تا ساکن شود والله اعلم **باب بیست و سیم در جستن دل** این علت از

کرمی دل باشد یا از ضعف دل اگر با وی تب و حرارت بود دو چیز
خورد و تا به کند علاج آنست که رگ باسلیق بزنند و چند کرت خون
بردارد تا ضعف بیاورد و قرص کافور بدهد یا آب سیب ترش
و بطعام دوغ خورد و مرغ و ریباج بآب غوره و ترشی مصوصها
اما دل جستن که هیچ تب و حرارت نباشد دواء المسک باید
خوردن بآب گاوزبان و شراب و ترنج پرورده و مفرح کرم از
برای درد یا اماس کرده باشد و گرم باشد طلا اینست که از
مشک باشد و مصطکی و دارچینی و زعفران و مقداری آرد جو
و مقداری شیر بز و مقداری برگ بلیده با شیر بز حل کنند و
بران نهند شفا یابد نقل و ابریشم و مروارید و بسند و درونج و تخم
بادروج بادرنگبوی و بلنگ مشک و بسباسه و سنبل هندی کرده باشد
و اندکی عود و عنبر در کرده و هر روز نیم مثقال با شراب سیب بخورد
و گوشت گوسفند و مرغ و تیهو و تذرو و دراج و کبک و زرده تخم
مرغ و شیرینی و جوبا خورد تا شفا یابد والله اعلم بالصواب

باب شصت و چهارم [...] از بیخ و قی باشد هیچ
خطر نباشد و سلیم بود گل ارمنی و صمغ عربی و گلنار و تخم درمنه و
اندکی خون سیاوشان و تخم بوبل کوفته و بیخته با شراب به یا
شراب مورد و بطعام مغوره سماق و زرشک و عدس و آب غوره
بخورد و اگر سرفه کند بیم باشد رگ باسلیق باید زدن و قرص
کاهربا بخورد و از گل ارمنی و صمغ عربی و خون سیاوشان
و گلنار و افیون با شراب به و گل سهر بیش خورد و صندل و گلاب و
گل سرخ بر سینه نهادن تا شفا یابد والله اعلم باب شصت و پنجم در
برچیده و ناگوار و این علت یا از صفرای معده بود یا از بر خوردن
و استسهال قوی باشد خطرناک باشد خواه کودکان را و خواه پیران
را و اگر هیچگونه درد و پیچش نبود آب گرم باید داد تا قی کند و
اسهال ها معده پاک کند و در آب گرم نشیند پس اگر اسهال افراط
افتد و سست نشود شراب انار یا شراب غوره یا شراب مورد و اندک
تباشیر بخورد و اگر طعام خوردن سهو ایستاده باشد افشره

ناردان و مویز و پودینهٔ خشک و کشنیز با شامه ریح بخورد با دوغ
کاووان الا نان و تخم نخورد و اگر سخت کرد صندل و گلاب و کافور
بر سینه نهند پس اگر ضعف معده بود علامتش آنست که هر وقتی
باشد اگرچه بسیار خورد علاجش گوارش زیره با شیر و گل شکر
با مصطکی و بادیان رومی و عود خوردن و هیچ طعام غلیظ
و بدگوار نخورد الا کباب و شیدی و نواهه خوردن و شیرینی
از انگبین و شیر و مویز طایفی و هر طعام که خورد تخم بادیان
و کرویه و زیره و نان خواه در وی افکند تا شفا یابد والله اعلم
باب شصت و ششم درد معده اگر باد در معده پیش گرفته باشد
آب گرم باید دادن تا قی کند و پس از آن دو بار یا سه بار
فیقرا خورد و اگر باد در معده درد و ریح بسیار باشد و باد کند و گوارش
زیره خوردن و گل انگبین و عود و مصطکی و بادیان رومی و طعام
همه برشته و کباب خورد و اگر باد در اماس و حرارت و تب باشد و
گرمی نشان دهد آب کاسنی و آب عنب الثعلب باید خوردن با جلاب

زیرا که این روده از یک است و یک جرکز نرو ید و دوم خون
شدن از روده بود و علامتش آنست که با درد و بحش بود
بوقت فرود آمدن هیچ مهلت ندهد دلیلش آنست که روده
زبیرد ریش شده باشد و علامتش شافها و طلا و حقنه بشتر
باید کردن و چون شکم بجد و در وقت خون فرود بیاید و
یکزمان مهلت دهد دلیل کند که روده اش از بن ریش باشد
علاجش به نخوردن بیشتر باید کردن دلیل دیگر انکه بر روده
زیرین افتاده باشد ریش از خلطی که فرود آید در فراز
این روده باشد سبب آنکه روده های زیرین فراخ تر باشد
و ثقل در وی بیشتر باشد و دلیل دیگر اینکه اگر انکس بداند
که درد زیر ناف کند و درد روده زیرین باشد و اگر زیر ناف
درد کند درد روده زیرین باشد اما علاج این مقلبانا
باشد و همان چیزها که علاج روده و اسهال صفرای وی
بود چون سپستان و تخم خشخاش و زبان بره و صمغ عربی و نشاسته

سکنگبین با طعام لحم مرغ و لحم دراج و تیهو و کردن بره و اگر
اماس قوی باشد و درد کند رگ باسلیق باید زدن و بنفشه و
خیار شنبر و شیرخشت و آب کاسنی خوردن تا اجابت کند و بنفشه
و خطمی و کلاب و برگ کاسنی و عنب الثعلب بر بندد و اگر این اماس
سخت باشد و بدین تدبیر زایل نشود اکلیل الملک و عنب الثعلب
و بابونه و سنبل هندی و فقاح الاذخر شراب کهن بجوشانند
و بر بندد و آب بادیان جلاب خوردن و روغن ناردین بمالد
تا شفا یابد و الله اعلم **باب شصت و ششم در فواق** اگر این علت
از پس طعامها پر افتد یا پس از شراب بر افتد آب باید
خوردن و انیدکی زیره و پودینه و کرفس و پوره و کندر و خاید و اگر
از تب یا از پس طعامهای گرم افتد لعاب سپوس باید دادن
با روغن بادام و چیزهای نرم و حسو از نبات و آرد جو و روغن
و قسم دیگر انکه بر جگر افتد و علامتش آنست که تب مطبق باشد
و پهلوی راست درد کند و فواق همی آورد و پزشکان جاهل

ونخم مرو وسپند وتخم خشک برشته وشاف افیون وروغن گل برگرد
وغذا برنج وکشک برشته وپیه بز تازه وخایه مرغ برشته وشیر
بز وکاو خورد اما آن خون که از مقعد آید با شقاق باشد و
علامتش آنست که سوزش و درد کند چون آب تاختن بنشاند وطبع
بحال خویش بود وناف وشکم هیچ گرانی و درد نکند ومقعد
نجکیده باشد وخون می آید وهرچون شکم نرم نبود آسان
تر باشد علاجش آنست که پاره سرب بگیرد ونیک بساید وقطره
قطره روغن بروی چکاند با سپی سوده سرب گرداند پس اندک
سوخته کتان وپیه مرغ وموم سفید وسفیداب وافیون مرهم
کند وبروی مالد سه چهار کرت تا علت زایل شود وشوری
وشیرینی نخورد البته وهیچ گرمی وتیزی نخورد وهرچه خورد وهر چیز
ازین باشد بواسیر است درباب بواسیر گفته خواهد شد انشاء الله تعالی

باب هفتاد و ششم در بستگی بول

اگر با تب وحرارت باشد
قرص کاکنج که از تخم کاکنج وتخم گندر دشتی فرود با انیسون و

وتخم کرفس ونان خواه بجنه وروغن بان داخل نموده با غالیه در
زهار مالد و در آب اکلیل الملک وبابونج وقیصوم ومرزنگوش
نشیند تا بگشاید واگر با تب وتشنگی وحرارت باشد این
هیچ نشاید خوردن الا آب تخم خیارین وکدو وکاکنج ولعاب
سپغوش وجلاب شراب بنفشه وروغن بادام دادن ودایم
زهار بروغن بنفشه گرم کرده مالیدن وبرگ کلم کوفته با اند
اکلیل الملک وبنفشه خشک وسبوس گندم وتخم حلبه آمیخته
بر زهار نهادن وبطعام آب باقلی با روغن بادام
خوردن وبرگ چغندر واسفناج وماش خورد واگر این بستگی
مثانه اماس دارد ودرد صعب کند وچون تیر میزند باسلیق
باید زدن وآب کشنک ولعاب سپغوش دادن تا به شود والله اعلم

باب هفتاد و هفتم در بستگی زهار

کودکان را در زهار و مردانرا
درکرده علامت این مرض آنست که بول سفید باشد علاجش
آنست که روغن قسط وروغن نرگس بهم آمیخته می کنند وآب گرم

که براماوبح و اکلیل الملک و حلبه و پرسیاوشان جوشانیده باشند
بران میریزد و حجر الیهود و عقرب سوخته از هر یکی نیم درم با آب
نیم گرم بدهند و معتدل باشد و بغذا نخود آب که در وی ترب
و هلیون پخته باشد بخورد و اگر نخود سیاه بود بهتر بود و از این
علت را از همه میوهای تر و تخم مرغ و ماهیها پرهیز باید
کردن و معجون که از اسارون و تخم ترب و دقو او حب
الغار و سنبله سپید و حب البلسان و عود البلسان کرده باشند
بخورد آب بادیان و انگبین آب بخورد و اگر سخت قوی باشد
چند نیم درم سنگ خاکستر گرم با پارهٔ آبگینه سوخته چنانکه
آبگینه در آتش کنند تا نرم شود پس با آب در وی کنند هفت بار
بدینگونه کنند پس چون سرد شود باید و با شراب سیب یا
با آب انگبین بدهند و سنگی بود که آنرا حجر الیهود گویند
بغایت سخت باشد نرم بکوبند و قدر دانکی هر بار بدان
زهار و قضیب و گرده بر روغن کژدم بمالند و روغن آن بود

که کژدم را در کوزهٔ نو کنند و در آفتاب افکنند پس نرم [illegible] باشد
یا اندکی روغن ناردین و بلبلسان و حب الغار و زیت و همه
روغنهای گرم نیک باشد و نخود سیاه و آلو و گوشت پخته
و شربتی از تا شیر و روغن قلبت و مطبخه و تخمهای گرم نیک
باشد و مادام در آب نشیند و اگر در آب کلم و بودینه و [illegible]
قیصوم با برنج پخته باشد بهتر بود والله اعلم

باب هفتاد و ششم در آماس گرده

اگر بادرد گرده آماس باشد رگ باسلیق بازدن
از آن جانب که گرده آماس باشد و در دکند آب تخم خیار
و زرد و کدو و خربزه و خشخاش با لعاب اسپغول و جلاب
بباید دادن و شراب بنفشه و کشکاب و آب باقلی با روغن
بادام خوردن و آب عنب الثعلب خطمی و صندل و گلاب
بر آنجا نهند و برنج با بردن و اندکی دار شیشعان و گشنیز
و کاهو و خربزه و هندوانه و چار روی شکر خوردن چون تب
زایل شود و حرارت کم شود موم روغن باید مالیدن و
به مرغ با روغن بنفشه کرده و اگر درد وی در گرده باند

در آب گرم باید نشستن تا شفا یابد والله اعلم باب هشتاد و نهم در سوختن
قضیب و سوختن قضیب و مثانه و مجرا بیشتر از گرمی باشد اگر چه آب
تاختن بسیار آید هیچ گرمی نباید دادن البته که پزشکان جاهل
بسیاری از خداوندان این علت در بنیاد عمر بیماری باریک
افکنند و گوارش کنند و چیزهای گرم دهند و مثانه به تمامت ریش کند
و هرگز درست نشود پس علاج این علت لعاب سپوش باشد و شیر و تخم خیار
و که دو خشخاش و کاهو با جلاب و روغن بادام مالیدن و خربزه
و هندوخورد و مشک و شکر سفید و خورش کدو و ماش و اسفناج و کدو
چیزهای سرد و تر خوردن و موم روغن مالیدن اگر چه این زایل
نشود روغن بنفشه و لعاب سپوش و خبزنان و بزراقه در
قضیب ریزد تا ساکن شود والله اعلم باب نودم در ریش مثانه
اگر خون و ریم آید دلیل کند که حرارت مثانه باشد و قرص طین
و کهربا با شراب سیب و با این شربتها که زیاد کردیم بباید خوردن
و با آن داروها که بزراقه در سوراخ قضیب ریزند اندک اندک
سفیدآب و زرده تخم مرغ و عنزروت و خون سیاوشان در باید

افکندن و گل مختوم خوردن تا شفا یابد باب نود و یکم در ادرار
بول اگر با آب تاختن سوزش نباشد علاج آنست که گفته شد و اگر
هیچ گونه گرمی و سوزش نباشد ماسک البول گویند قرص از کندر و
و صمغ عربی و بلوط و گل ارمنی و گل سرخ و کشنیز خشک با شکر
و طبرزد میباید دادن و هیچ حال دلیری نباید کرد و اشامیدنی
باید داد بمغز بادام تا شفا یابد والله اعلم باب نود و دوم در
کرم شکم و کرم شکم سه گونه است یکی بزرگ و دراز بود و در معده بود
و دوم پهن باشد چون کدو دانه پوست کرده و در روده باشد و
سیم کوچک و باریک باشد چنانکه در پنیر بود و این جنس در مقعده
باشد جمله از بلغم و رطوبت خیزد و نزدیک پزشکان هر آن
مزاج که این طبیعت بود از شیر و پنیر و میوه تر و ماهی تازه پرهیز
باید کردن الا در آن دو روز که پرهیز نکند از جهت دارو خوردن
که نان و شیر باشد پس دارو که از برنگ و ترمس و درمنه ترکی
و نوشادر و اشق و بیخ انار ترش و شیرین و حب النیل و تربد سفید

و تخم الحنظل و قمیله کرده باشد بخورد تا علت بیرون آید و بعد از آن
به تیزی و ترشی میل کند تا معاودت نکند و اما آن کوچک را
شافه علاج باید کردن تا بوی نزدیک تر باشد و اندکی
صبر سوده و آب سداب و سیکی کهنه کردن و بر شکم و ناف نهادن
و داروی کرم بکر سنکی باید خورد و پس از دارو شیربه نیز
باید خورد تا شفا یابد والله اعلم **باب هشتاد و سیم در بواسیر**
تا مادام مرد را خون زیر می آید بنوبت و رنج آن خون بار
نباید بستن چه از آن ایمن باشد از آماس جگر و استسقا
و سوء المزاج و آماس مقعد و بلاهای بسیار پس چون ضعف
و تب آرد لابد بباید بستن و علاجش قرص کاه ربا باشد
با شراب سیب و شراب به و معجون خبثی باید کردن تا هر وقت
میخورد اگر مقعد آماس دارد و درد کند رگ باسلیق باید زدن
و ابطی و ابطی آنست که در زیر باسلیق بود و کندنا و پیاز
پخته و اکلیل الملک و خطمی و افیون و زرده تخم مرغ و جوب خو

با پیه مرغ و روغن گل با موم زرد مرهم باید کرد و نیم گرم بر وی
باید نهاد و در آب گرم نشستن و گوشت گاو و کلم و عدس و
هیچ چیز سوداانگیز نخوردن ار سنبلی ماهی تازه و پنیر و خرما پرهیز
باید کرد و جماع کم کند و مرغ با شوربا خورد و گوشت بره و
بوقبها قی کند و حب المقل و معجون مقل باید خوردن و هر وقت
مقل بر مقعد دود کند و بعضی ازین علت ببرند و این حال
نه بر طریق طب است والله اعلم **باب هشتاد و چهارم در مقعد
بیرون آمدن** و زحیر و کسی را که مقعد بیرون آید و دشوار
باز پس شود اولا مقعد بر روغن گل و لعاب سپوش (شکم بنکافته) عرق نهاد
کردن و بدست باز پس کردن پس در آب برگ مورد و انار و به
و زر گلنار و کزمازو و زرشک و ناربوت نشستن و سرمه سوده
بر مقعد و کر باز کرد وی به براکند و البته شوربا و شیرینی نخورد
تا زایل شود و زنان نیز از زهدان بیرون آید و باز پس نشود
همین علاج باید کردن و اگر به بندد بهتر باشد بخانه نسته نهد ان شفا یابد

باب شصت و پنجم در حیض گشادن حیض گشادن رگ ساقی
باید زدن و بر ساقها حجامت کردن و قرص مر باید خوردن
باب کرفس و آب سداب و شافه کردن از سلیخه و مدا و ایهل و
مشک و طراثیث برگرفتن و آب نخود سیاه بروغن گوز خوردن
و هر وقت در سپرغم آب نشستن که از سداب و کرسب و بوی
مادران و بابونج و ترن گوشت... بر غم کرده باشد
و هیچ ترشی و تلخی و گیرنده نخورد الا چرب و شیرین والله اعلم
باب شصت و ششم در باز بستن حیض حیض را باسلیق
باید زدن و قرص کهربا که از کهربا و گل ارمنی و طباشیر و سک
سک و صمغ عربی و گلنار و گزمازو و خرنوب و مرو دانه کرده باشند
اندکی کافور در کرده با شراب به و ریباج و ترشی ترنج و
بطعام غوره و سماق و نار دان و سرکه و دوغ و ماست ترش خورد
و شافه از گلنار و مازو و گزمازو و خون سیاوشان و
عفص... انبر گیرد و گوشت و شیرینی کمتر خورد

تر نگردانه کم شود و سپرغم آب قابض در نشیند باب شصت و هفتم
در ریش رحم مانند شقاق باشد هم این علاج باید کردن
که شقاق مقعد را باشد اگر ریش باشد مرهم سفیداب باید
داد با روغن و سفیده تخم مرغ و پیه مرغ شافه کند و برگیرد و
شراب خشخاش و لعاب سپوش و روغن بادام خورد و هیچ
تیزی و ترشی نخورد والله اعلم باب شصت و هشتم در خفقان
این علت بیشتر زنان دوشیزه را افتد یا زنان جوان را که
مرد از وی غایب شود و همچنانکه مرد انزال آب منی گرد
آید تا سه کند و درد زهار و خایه و کرده آماس آورد پس چون
زن جوان را آب گرد آید صرع پیدا شود و مرد نه بیند و تا سه کند
و چون صرع بدید آید و بسی بود که سعفد چون مصروع و جمله
علامات صرع بر ایشان چون بیهوشی و کف بر آوردن و دست
و پای زدن و چون مرده بیفتادن پس علاج بهترین آن
باشد که مرد بوی رسد و تا این بودن شلغم بباید دادن و بخار شبنم

خشکی باید

و شیرخشت و بنفشه و مانند این نیک باشد و تا بیفتادن بکلی همه
خوردن و تخم خیارین و تخم توجل و آب کاسنی و کافور و سکنکبین
و چون بیفتاده باشد پایها می باید مالیدن و انگشتان بروغن حلوا
جرب کردن زهدان بدان می باید جنبانیدن و اندک گندسه و رکوی
سوخته و گوگرد و کندر و جاوشیر و چیزهای گنده بینی را داشتن
و هیچ بوی خوش نباید بوئیدن بلکه بویهای خوش بر سر زهدان
باید مالیدن چون مشک و عود و غالیه و عنبر و قرص مرداد ان
تا شفا یابد و الله اعلم **باب هشتاد و نهم در باد فتق** فتق که
بعد از بلوغت افتد درست نشود هرگز ولیکن علاج باید کردن تا
صعب تر نشود و رنج کم نماید و بر چهار گونه باشد یکی آنکه آب
در خایها افتد علامتش آنست که روشن شود و بانگ مشک کند
علاجش بگشادن بود به نشتر چنانکه آب از شکم بگشاید دوم از
باد باشد علامتش آنست که چون زه کمان کشیده بود و درد کند
و چون بجنبند باد جنبش کند و قراقر کند معجون گرم باید داد

و ضماد کردن از کوفته و ماهی بریشم و مرزنگوش و مازو و کندر و
[illegible] باشد بر نهد رنج کم کند و سیم آنست که از پیه باشد که
در شکنجه بجایه فرو شود و چهارم آنست که گوشه روده که بدان
مجراها فرو شود و بهتر از بند هیچ چیزی نیست این علت را
جماع نکند و چیزهای بادکن نخورد و روغن مستکی می مالد
تا نیک شود و الله اعلم **باب نود دوم در نقرس و عرق النسا** نقرس
و عرق النسا چون پدید آید هرکس ایمن نباشد از معاودت
کردن و همه عمر در احتیاط باید بودن که بهانه جوید معاودت کند
چون با درد و آماس باشد رگ باسلیق باید زدن و چند کرت
خون گرفتن و خویشتن را ضعیف کردن تا بادشاهی او شکسته شود
چه این علت نبود الا از امتلا و چندان که ممکن باشد غذا
کم خورد تا ماده بتمامی بسته شود و مطبوخ هلیله باید خورد
که از هلیله و بنفشه و خرمای هندی و تربد و سورنجان و بادیان
و گل سرخ و تخم کاسنی و خیارشنبر و شیرخشت ساخته باشند

و مثوا انبر سرکه و سپوش طلا باید کردن و اگر بخیزد سرد و تر حاجت افتد
آب کشنیز تر و آب کاسنی و عنب الثعلب و سرکه و گلاب و ننافع ماميثا
و روغن [illegible] و صندل سفید و بول اندی و کافور و افیون بر
بنهد و اگر [illegible] نیم گرم بر ریزد و طعام مزور باشد ماش و آلو
و کاسنی و کاهو و کشنیز تر خورد و اگر درد نرم نرم کند و اماس
نبرد و رنگ [illegible] میل دارد دلیل بلغم بود و علاجش قی
کردن و [illegible] خوردن و بغذا گوشت بره و آب نخود
و روغن قسط و سداب بباید مالیدن و [illegible] گرم و آب گرم
بر نهادن و هر وقت شب طعام نخورد و حب سورانجان بخورد
بخورد تا شفا یابد والله اعلم

باب نود و یکم در تب هر روز

اما از خشم باشد یا از بلغم و بیم و ترس یا از بر خوردن یا از
بسیار بگرمابه رفتن و بسیار در آب آفتاب نشستن و بودن یا داروی
تیز خوردن و تارنج سفو و موم داشتن و یا بی‌خوابی پس باید
دانست که از چه یافته است بخلاف آن علاج باید کردن اگر از
بی‌خوابی باشد بخفتن و اگر از گرسنگی باشد طعام خوردن و لکن
شد رنج آب نیم گرم ریختن و از گوشت و شیرینی نخوردن و پایها
را با آب نیم گرم و سرکه و گلاب شستن تا شفا یابد والله اعلم

باب نود و دوم در تب غب بیم

دو گونه بود یکی آنکه یکروز صعب
بباید و یکروز صعب بباید و این را غب لازمه گویند از صفرا باشد
و دوم آنست که یکروز آید و یکروز بباید و این را غب ثانیه
خوانند و صفرا باشد که بیرون رگها پوسیده باشد و سلیم باشد
پادشاهی وی چهار روز باشد و بیشتر باشد علاجش آب
دوانار خوردن باشد با هلیله زرد ده درم سنگ و شیر خشت
چهل درم سنگ با بیست درم مستکی و جلاب با دو دانگ سنگ
سقمونیا در مجلس چند اجابت کند و صفرا بیارد و کشکاب و دوغ
کاو و سکنگبین و اسفناج و ماش و عدس تا تب زایل شود و گلاب
و صندل و کافور بر سر و دل و جگر نهد و پایها با آب نیم گرم و گلاب
و سرکه شستن پس از آن بلغم بچه آغاز کند پس گوشت بره

و برنغار و ماهی تازه بسرکه بخورد تا شفا یابد والله اعلم باب نود و سیم
در تب ربع این را تب ربع گویند پرهیز سخت باید کردن که قوه
ساقط شود که علت باوی باشد و ناچار علت کشیدنرا قوت باید
و علاج این قی کردنست در روز نوبت و روزه داشتن اما
بدیگر روزها روزه باید داشتن و غذا الخود آب لحم و آب گوشت
مرغ بریشته و لحم بره بکباب و اگر بیمار سیر باشد با صفرائی یا سودائی
و یا مرتوبه ذو الحبشه باید دادن تا دستی چند کار کند و سودا با زرد
و کل انگبین و مصطکی و عود و بادیان رومی بخورد با آب انگبین سرکه
اگر علت گرمی و خشکی قوی تر باشد و آب سرخ و سطبر باشد
رگ باسلیق باید زدن و بتدریج الجند کرته خون باید گرفت
تا خون سودائی که گرد آمده باشد بیرون آید و خون صاف بازی جای
شود و آب کاوزبان و شراب سیب باید خوردن البته شیر و
عدس و گوشت گاو و بادنجان و کلم و چیزهای سودائی نخورد و
چون علت عسر شود و بدین علت به نشود نیز آب افتیمون و

و سباج و حجر الارمنی بباید دادن و سرکه و جلاب تا تری طبیعت
حاصل آید و سودای عسر و کهنه زایل شود ان شاء الله تعالی والله اعلم
باب نود و چهارم در تب مطبق این تب بلغمی باشد و علامتش
آنست که هر که روزی که بیاید سرما و لرزه صعب باشد و دیر گرم شود
و چون گرم شود گرمای عظیم باشد و این عسر و خطرناک باشد
تدبیر این باید کردن زنجبیل و تربد و شکر سپید با انگبین خوردن
هر دو روز مثقالی تا بتدریج مطبق نرم شود و بلغم فرود آید
پس بامداد بجلاب انگبین خورد با مصطکی تا معده تهی کند و
آنچه گرم و جوشیده بخورد و مزور ماش و نخود باید خوردن
با آب کامه و سرکه ریزی و قرص لوی رومی باید خوردن
که از گل و عصاره افسنتین و مصطکی و سنبل و اسارون و فقاح
الاذخر و انیسون کرده باشد یا با اصول و سکنگبین تا شفا یابد
باب نود و پنجم در دق یعنی بیماری باریک و این تپی که گویند نرم
و هرگز دست باز ندارد الا متواتر است و تب دارد شب و روز و گاه گاه

وعلامت این تب آنست که هرگاه طعام خورد اندک و بسیار گرم تر
شود و این تب بزار خشک بکند و عسر و خطرناک باشد و بیشتر در
تابستان آرد در هوای گرم و خشک علاج وی همه تری با
تن آوردنست و هیچگونه ممکن نیست کرد که شیر شاید داد ان
شیر خشت و شیر بز و شیر گاو می باید داد پس اگر شیر کمتر باشد
کشکاب خوردن و ماهی تازه کوچک و شیر بز و روغن گاو و کدو
و اسفاناج و خرفه چ خنک پخته گاه گاه بخورد و اگر تب سست تر شود
مرغ بچه شاید خوردن و سیر آب هرچند تواند بخورد با جلاب
و گرسنگی و تشنگی بزد و بجای گرم ننشیند و غم و اندوه و
ترس زیان دارد البته بخورد راه ندهد و هوا تر صندل و
گلاب و کافور بر دل و جگر بنهد و روغن بنفشه و نیلوفر بر سر و
اندام بمالد و تا تواند در آب زلال نشیند و خیار و خربزه و هندوانه
و انار شیرین و ترش میخورد تا طبع مجیب شود که خطا باشد و اگر
هیچگونه طبع مجیب نشود قرص طباشیر و کافور و شراب بنفشه بدهند

تا بخوید و بکنار آب روان و سبزه بسیار نشیند و هوا اگر گرم باشد الا در
خانه بزرگ خنک و زیر زمین نشیند یا بجایی شود که هوا سرد
باشد و کاهو و کشنیز تر خورد و اگر تب قوی باشد زرده
تخم مرغ نیم برشته و مرغ بچه کوچک شاید خوردن و این علت
هرچند تب صعب تر شود شیر میخورد و اگر کسی اسهال کند نیم
برشته باید کردن و کشنیز و جمع عربی و گل ارمنی و گل مختوم
در و کنند تا شفا یابد

باب نود و ششم در آبله و سرخچه

چون کسی را تب مطبق بگیرد و لرزه نباشد و سه روز و شب بدارد
و سست نباشد آبله باشد خاصه در آن وقت که آبله بسیار باشد
و بیشتر کودکان را و برنا یا نرا بود و بعضی پزشکان چنین گفته‌اند
که فضله عفونت آن خونست که بگاه نه ماهه کودک در رحم مادر
خورده باشد در تن بمانده بود با آن عفونت هوا با عفونت
طعامها که میخورد یار شود آنگه بدید آید و هرچه لطیف تر و کمتر باشد
سرخچه بدید آید ازین سبب که این دو علت همه کس را
باشد پس چون این علامت بدید آید در وقت رگ قیفال

یا اکحل باید زدن و اگر کودک باشد و رگ نتوان زدن حجامت کند
و تمام خون بگیرد که این علت بخون گرفتن توان شکست و تجربه
کرده اند کسی را که این تب بگیرد و علامت این بخون گرفتن
توان شکست و تجربه کرده اند کسیرا که این تب بگیرد و علامت
بیم ناک باشد چنانکه پندارد که همه آبله خواهد بود پس هر دو دست
رگ قیفال باید زد تا آبله اندک و بخطر باشد پس چون
خون بدید آید برداری اگر طبع تنه باشد اندکی هلیله و بنفشه
و خرمای هندی بباید دادن یا شیرخشت تا مجلس چند
صفرا و علت بر وی آسان گردد پس اگر آبله بدید آمده
باشد البته پاره خون نشاید گرفتن و شکم راندن عسر شود
و خطرناک بود چون آبله اثر کند شراب گذر بباید دادن
نیم مثقال سرکرت کودکانرا و مردانرا نیز مثقالی به سرکرت
آب جو صد درم سنگ آب غوره پنجاه درم سنگ آب خرمای هندی
و آب بنفشه و نیلوفر و ترشو سنجد و سفستان و زرشک و
ریباج و سیاه فود و سیب و به ترش و انار ترش و لعاب

ریوش و زرنبه ترنج ترش از هر یکی سی درم سنگ صندل سرخ و سفید
از هر یک پنج درم سنگ طباشیر پنج درم سنگ کافور ده مثقال
این کدر و صندل سرخ و بیدرا با آب خربزه هندو بباید سود
بر سنگ و این جمله را در دیگ سنگین کردن و بآتش نرم پختن
و کف گرفتن تا تیره شود و به بندد و چون از آتش فرو گیرد
کافور در وی کند و در آب انار ترش یا سکنگبین با آب آلو کند
شربتی یک درم سنگ کودکرا و مردرا دو دانگ سنگ بیشتر
بباید داد و اگر شراب گذر نباید کودکانرا پنج دانگ سنگ
کافور بباید دادن یا شراب سیب و یا سکنگبین و مردرا ادانگی
و نیم به سرکرت و هر روز ادس و سماق خوردن و مادام آب غوره
و گلاب که تخم نار در وی آغشته باشند در چشم و بینی و دهن
می افگند تا در آنجا که آبله بیرون نیاید و بهترین آبله‌ها آنها تر
آبله سفید و بزرگ و پهن بود سرش تیز و بدترین آبله کحلی
کبود و سیاه بود و آن آبله و سرخچه که تازه دانه پیدا
نبود بل چون گزنده پاره پاره پدید آید در اندام سرخ

وخیزی با خطر بود پس صبر و مدارا و رفق و مدارا باید کرد تا پخته
شود چون آب گرفته باشد و سفید شده بود آن گاه گل سرخ
و کافور و بر مرغ بر آبله باید زد دو سه روز تا سفید شود یا سیه
شود و خشک گردد البته تا هیچ تری مانده باشد بگرمابه نرود و
گوشت و شیرینی نباید خوردن که بسی سلامت یافته بخطا
دلیری که بر عادت شد در بستان روند و علتها و بلاهای خطرناک
پدید آید و تب آرد مادام گشنیز تر و سماق و گلاب غرغره باید
کرد تا در دهن و گلو کمتر آرد و کسی اگر آبله نیامده باشد
از آن کوزه و از آن کاسه که وی طعام خورده باشد چیزی
نخورد و در آن خانه نباید شدن و هر علت که تری دارد چون
آبله و سرخجه و گر و چشم درد و گند بغل و جلام و مانند این همه
بوی باز شود پس اگر آبله آغاز کند و بیرون نیاید و پخته نشود
پخته انجیر باید دادن که از انجیر و پستان ساخته باشند
تا زود بیرون آید و بخیر برد **باب نود و هفتم در لرز بلغمی**
سرمایی که از تب باشد از بلغم بود گل انگبین و قرص جاوشیر

جبا باید دیدن و قی کردن و البته ماهی تازه و تر نخورد و هر چه سردی
و تری کند نخورد و آب بادیان خورد و گوشت برشته و شراب کهن
و مویز طایفی خورد تا شفا یابد والله اعلم **باب نود و هشتم در زحمتها**
و دنبل علاج رگ زدن باشد و دارو و مسهل خوردن و کافور
بسیار بر نهادن با برف و یخ و دنبل را علاج هم خون
گرفتن باشد و اگر درد کند اندک روغن بمالد و تخم مرو
انجیر و مویز و تخم کتان بر نهند تا پخته شود پس اگر اماس باشد
و زود پخته شود دو سر پیدا نبود مرهم داخیلون بر نهند و
اندک اشق و صابون و خمیر ترش و سرگین کبوتر بر نهند تا
به نیز دو سوراخ کند والله اعلم **باب نود و نهم در علاج [illegible] آنرا**
پیل پای گویند و علت اوق مدی گویند از خون سوخته خیزد و
سودا و هوای خشک علاجش مسهل خوردن دو سه کرت و
گوشت و شیرینی نخوردن و موم روغن مالیدن و تا آن
رشته می آید برفق می باید کشید و بپاره سرب باید پیچید
و نگذاشتن که بگسلد و در روغن و آب نهادن و دایم

چربه و تر باید داشتن تا بتمامی بیرون آید والله اعلم باب صدام
در سوختن سوختهٔ آتش را گلاب و سفیداب و نشاسته و کافور در روغن
گل باید کرد و مالیدن و با آب کشنیز و سبزیهای سرد و تر در
آغشتن و بروی نهادن تا بهتر شود والله اعلم باب صد و یکم در
جراحتها این از صناعت حکیمان بیرونست و بهر هم حاجت
بیش افتد از گوشت خویشتن را باید نگاه داشت و از شیرینی
و شراب احتراز لازم است و بخور و اختصار باید کرد تا زودتر
بصلاح آید و اگر سر جراحت سطبر و سرخ و آماسیده باشد
و درد کند و چون تیز میزند خون باید گرفتن و هر طبع که آن
مجرب تر باشد و رنج کمتر رسد زود شفا یابد ان شاء الله تعالی والله اعلم
باب صد و دوم در گری و خارش این علت سخت بود اول
پرهیز باید کردن تا دراز نشود و خون باید گرفتن و مسهل باید
خورد دو سه کرت و حب صبر باید خورد تا پخته شود و بنفشه و هلیله
با آب دو نار و شیرخشت و معجون کشمش بکار داشتن و هر روز
پنج درم سنگ اطریفل کوچک و متواتر گرمابه بکار دارد که

هیچ چیز بهتر از گرمابه نباشد و آب نیم گرم شستن و هیچ شوری
و شیرینی نباید خوردن و گوشت و شراب زیان دارد و اگر
تر باشد آهک و روغن گل در مالیدن و گوگرد نیک بود و اگر
خشک بود مرهم زه خشک و سپیداب و مرداسنگ و کفیه سیم بالا بان
و توتیا و کافور و سرکه و روغن گل و مغز و سیماب کشته و کلاب
نیک بهم باید و مرهم سازد و میمالد و علی الاحوال معتدل
و رگها پاکیزه باید داشتن از فضول و خارش کهنه و عسر را
بشیرآب و روغن بادام و لعاب بهوشی و شرابهای سرد و تر
و اطریفل کوچک و معجون نجاح میخورد و شیرآب سه روز
باید خوردن و سیم روز پنج درم سنگ هلیله و دو دانگ
ریوند چینی بر باید نهادن و اطریفل کوچک و هلیله کافوری
و بلیله و آمله استخوان بیرون کرده از هر یک برابر کوفته
بیخته بروغن بادام چرب کند و با انگبین بسرشت پنج درم
شفا یابد باب صد و سیم در آتش پارسی و آتشک پارسی

خون باید گرفت از باسلیق و مرهم کافوری بباید مالیدن
واگر زایل نشود قی کند نیک باشد و همه خشکی نباید خوردن
تا شفا یابد انشاء الله تعالی والله اعلم باب صد و چهارم در
داء الثعلب این علت چهار گونه باشد یکی از خون بود و
علامتش سرخی آن جایگاه باشد و درد کردن و سطبر باشد
علاجش رگ قیفال زدن و شیرخشت و بنفشه و خرمای هندی
خوردن باشد و آب نیم گرم شستن و دوم از صفرا باشد
علامتش زردی جایگاه باشد و خشکی و خارش و سوزش
کردن علاجش دوا انار با هلیله خوردن است و روغن بنفشه
مالیدن با لعاب سپوش و آب نیم گرم ریختن و اطریفل بکار
داشتن و سرکه و گلاب غرغره کردن و سیم از بلغم باشد
علامتش سفیدی جایگاه باشد علاجش حب قوقیا خوردن است
و برگ کوی خاص مالیدن با طلحه و زیری و پیاز نرگس و سوسن
مالیدن با یاره فیقرا و عاقرقرحا و سپند غرغره کردن

و مضمضه و طعامهای ابرشته خوردن و سکنجبین و معجونهای گرم خوردن
و گشنیز خائیدن و چهارم از سودا باشد و علامتش آنست
که آن جایگاه سیاه باشد و شوره برآورد خداوندش
رنج صفرا یابد و آنکه برده باشد علاجش همه چیزهای
ترش باشد و نرم که فربه کند و طعامهای گرم و نرم خوردن
و شوربای چرب و شیرین و شیر آب با جلاب خوردن تا شفا
یابد انشاء الله تعالی والله اعلم باب صد و پنجم در موی برآوردن
موی برآوردن را علاجش بن بلیله و مگس سوخته و روغن تخم مرغ
و روغن نارون و آن که سنبل باشد و سوسن مالیدن و متواتر
با آب چغندر شستن و آب خطمی و برسیاوشان و شقایق
و آمله مالیدن و طعامهای چرب و شیرین خوردن و از
شوری و تیزی پرهیز نماید والله اعلم باب صد و ششم در خضاب
کردن و خضاب را داروی بسیار گفته اند چون مازو و کتب در
شبانه و مانند این لیکن این جمله مغز از بیان دارد و بهتر کیبا

همه وسوده سمه وحنا بود که هم سیاه کند وهم نافع بود ومسیح چیزی
زیان ندارد آب برگ گوز وسمه با آب مورد اغیر بیخ نیک
است وپس ازان روغن بنفشه مالیدن تا روشن کند والله اعلم

باب صد وهفتم در موی جلکیدن

این علت را روغن مرو
علاج کند ولعاب سپوش وخطمی وبه دانه وآب آمله وبرگ سیاوشان
وآب چغندر وشقایق وآب نیم گرم وروغن تازه هم نیک باشد
وهلیله پرورده خوردن واطریفل ومسیح شوری وتیزی نخورد
وگرمابه بکار دارد وجماع کم کند والله اعلم

باب صد وهشتم در بهق سفید وسیاه

وابتدا تازی خون آزما خوانند دو گونه
باشد یکی سفید ویکی سیاه وانچه اسود بود مقدم جزام بود وسفید
مقدم برص وسفید از بلغم باشد وسیاه از سودا و دارو
باید خوردن وحب نفط وحب سکنجبین وحب قوقیا وحب افتیمون
وازهمه چیزهای سودائی وبلغمی پرهیز باید کردن وگوشت
وشیر بیخ خوردن ومعجون گرم شلیثا واطریفل بزرگ والمحجوب

وادغاذیان واطلا روغناس وکندسه ونطرون کرده تخم ترب و
شیطرج با سرکه کهنه بمالد تا به شود والله اعلم

باب صد ونهم در دردنو

واین علت از سودا باشد وخون سوخته اگر اندکی بود روغن
گندم وروغن نخود وکتیرا وسرکه در مالد ومغز ساق گاو وپیه تازه
گوسفند پس اگر بسیار باشد دارو باید خوردن که بلغم وصفرای
سوخته بیاورد وبطعام مزورماش واسفناج ومرغ خانگی و
روغن بادام وچیزهای که خون صاف کند وشیرابه زشیر بز
سرخ کرده که چون عشته وکاسنی وکشنیز تر وعنب الثعلب داده
باشند اندک اندک خون بر میگیرد که اگر بیکبار گیرد قوت ساقط
شود سی درم سنگ یا پنجاه درم سنگ بیش نه باید گرفتن تا
خون صاف بعوض انجای آید وشراب خشخاش ولعاب سپغول
وسکنگبین وجلاب بهم خورد واطریفل وکشمش وچیزهای تر
وسرد خورد تا شفا یابد والله اعلم

باب صد ودهم در گشتر

این علت بیشتر از صفرا بود وهلیله وگل سرخ وبنفشه وتخم کاسنی
وتمرهندی ودوغ شیرخشت بباید خوردن وسرکه وگلاب بمالیدن

وگاه گاه آب نیمگرم بر سر ریختن و ماش و لبلاب و اسفناج و مغز بادام
خوردن و سماق و زرشک و عدس خوردن تا به شود والله اعلم
باب صد و یازدهم در دم دهان و بینی این از بخار معده است
علاجش آنست که مسهل بخورد و بعد ازان اطریفل بکار دارد و
معجون نجاح غرغره کند و طعامهای لطیف خورد و باشد که از
بن دندانها باشد که آن دندان تباه شده باشد متواتر
خون می آید چون بران مثال باشد مرو و کندنا و گل سرخ
و هلیله و عدس و تباشیر و زرنیخ زرد و سرخ باید مالیدن تا به شود
ان شاء الله تعالی والله اعلم باب صد و دوازدهم اندر آب دهن
آید هم از رطوبات و بخار و صفرا خیزد غرغره باید کردن بسرکه
و گلاب و انگبین و شکر پس این هر روز بامداد برگ کاسنی
با اندکی نمک درشت بباید خوردن و اطریفل کوچک بخورد تا به شود
باب صد و سیزدهم در جنبنده که در بن مو افتد این علت
هم از رطوبت بود و بلغم بود اگر اندکی بود کندسه بر خویشتن دود
کند و بر جامه داد کند و اگر بسیار بود سماق و کندسه بکرابر برد

و در خود مالد اگر بدین زایل نشود دارو باید خوردن تا به
شود والله اعلم باب صد و چهاردهم در مرده نگاشتن
اول چند باید کردن به ... مرغ و روغن و بوره و نیک بکوبند
تا هر ثقلی که در شکم باشد بیرون آید سه بار پس صبر و قاقیا
و کافور و رایک با گلاب در شکم وی کنند و در بند کامها اند
و بر و در افکنده دارند تا شکم آماس نگیرد و روغن زیبق
در بینی افکنند تا مغز فرو نیاید و اگر مرده را بقطران به بندند
تا مدتی خلل نیاید و نپوسد والله اعلم باب صد و پانزدهم
در جای به پیشانی نگاه داشتن زیره بباید مالیدن با آب
و برانجا نهادن و بستن و سه روز نگشاید بعد از سه روز
بیارد کسی سپید و در وی بندد و باز تا سه روز نگشاید و باز
بشست بمالد به روغن گل و هر روز چنین کند تا چند گاه تا کو به
بماند و بسیار تجربه کرده اند والله اعلم باب صد و شانزدهم
در کم شدن ناخن این علت را سبب در باید بستن تا نرم شود

پس آب من بکار و نیز بند تا راحت شود پس اگر صعب گردد و تا خوش
شده باشد سرلیش و سرکه و نمک در وی بندد و اگر همه تا خنها بود
دارو باید خوردن حب افتیمون که سودا بیارد و معجون نجاح
و نیز آب بکار باید داشتن تا به شود والله اعلم باب صد و هفدهم
در ترکیدن باد دست این کس را اکثر او کار زور و رفا تر و نشاسته
داشتن باید مرغ و روغن گل و موم زرد مرهم کردن و بر آنجا
نهادن و معجون نجاح خوردن و شوربای چرب و از گرد و خاک
دور داشتن و همیشه نشستن تا به شود والله اعلم باب صد و هیجدهم
در فربه کردن تن هر کرا باید که تن فربه کند چربی و شیرینی خورد
و شوری و تیزی نباید خورد الا چندانکه شهوت طعام انگیزد
و لهو و نشاط کردن و شراب خوردن و صوم نداشتن
و مرغها بسیار خوردن چون بادام و گوز هندی و چلغوزه
و فندق و پسته و گندم و برنج نخوردن شیر جوشیده خوردن
و معجون باشد که گوز و گندم گشته و مغزها و تخمهای چرب در و کرده باشد

میخوردند و هریسه و جوز و کافور و انجیر و انگور و شیر و پنیر تر خورد
با شکر بنفید تا فربه شود باب صد و ...هم در لاغر کردن تن
این را نماز و روزه باید و کم خفتن و بر جای خشک نشستن
و جماع کردن و ریاضت کشیدن بسیار و دارو خوردن و چیز
شور و تیز خوردن و اطریفل کوچک خوردن تا لاغر شود والله اعلم
باب صد و بیستم در آب پشت افزودن این حال را اندر پیر
همانست که تن فربه کند و معجون اللبوب خوردن و ماهی سقنقور
و خاه لنگان و زرده تخم مرغ و تخم گزر و پیاز سفید و ماهی
تازه گرم و گرم مزاج و شیر و ترنجبین هر روز بامداد باید
خوردن و سرد مزاج را دارچینی و قنفذ بسیار و لسان
العصفور هر روز قدر مثقالی با زرده تخم مرغ با انگبین بخورد
و گوشت بخته و پیاز و باقلی و نخود در وی کرده بخورد والله اعلم
باب صد و بیست و یکم در آب پشت کم کردن تخم برهین و سداب و
سهلانه و گلنار بکوبند و هر روز بامداد سه درم سنگ بخورد و
ترشی و شوری و عدس و سماق و زرشک و آب غوره و ناردان

و سرکه خورد والله اعلم باب صد و بیست و دوم در گرم گردانیدن اندام
فستق و قرنفل و مازو و گلنار و مشک بیاید سودن و شافه کردن
و برگرفتن کبابه و عاقرقرحا و سنبل و خون سیاوشان و سرمه
و مازو و گلنار و سعد و بلبل و زنجبیل و دارچینی نرم بسایند و
بشراب کهنه جوش دهند و برگیرد تا تیزی به برد و خشک کرده اند
و گرم شود و حکما تجربه کرده اند والله اعلم باب صد و بیست و
سیم در علاج آبستن این حال را باید که مرد و زن دیر عهد باشند
از مجامعت کردن و در آن وقت مست نباشد و غذای چرب و
شیرین خورده باشد تا یکزمان در مزاح مشغول کردند تا آب
بسیار گرد آید و نزدیک بود که بشستن از حیض و وقت
سحرگاه باید و سر زن بزیر باشد و سرین وی بر بالا چون مرد
از وی فارغ گشت هیچ حرکت نکند الا همچنان به پشت و اخفته
و بالینش زیر سر نهاده تا آب بیرون نیفکند و مرد آب انگاه
رد کند که اثر در چشم و بینی زن به بیند که او را نیز شهوت بجنبد
تا هر دو آب بیکجا گرد آید و بهم بوندد پس چون آب بگرفت

بیرون نیاید تا ده روز دیگر بهم نه بوندند تا آن آب بسته گردد
و حرکت کمتر کند و بگرمابه نشود و هیچ چیز گران نگیرد و دارو
نخورد و رگ نزنند و اگر آب نگیرد شافه که از میوه و گندبیدستر
و جاوشیر و حب البان و حب البلسان و سنبل و مقل کرده
باشد بشراب کهنه سرشته برگیرد تا زهدان را چنان کند
که به پذیرد و رها نکند والله اعلم باب صد و بیست و چهارم در
منع آبستن از فرزند اگر پس از مجامعت کردن اندکی قطران
بر خویشتن برگیرد با آب سداب و اندکی پشم یا پیش از
مجامعت مرد قضیب را بروغن چرب کند و زن رحم را با آب
سداب و روغن چرب کند بار نگیرد و آب سداب و کرفس و
ابهل دانه و مشک تر حیض آورد و کودک مرده افکند و حکما
بسیار تجربه کرده اند والله اعلم باب صد و بیست و پنجم در زود
مست کردن لفاح و بنگ سیاه و افیون و جوز بویا و مشک و عود
بسیار شود اندر خوردن اندر روز طعام کم باید خورد و شیرینی نباید
خورده و شوربا و ثرید چرب و عدس موافق بود و نقل نخورد الا

ترشی ترنج و باقلی سرد و تجربه کرده اند و الله اعلم باب صد و بیست و

ششم در علاج خمار باید که خمار هیچ چیز نخورد چون خواب خوش و

نشستن با کسی که طبع با او بساز کار باشد و خوش آید پس بگرمابه

شدن و فقاع ناردان خوردن و بویهای سرد و تر چون

بنفشه و شنبلیله و نیلوفر پیش نهادن و بوئیدن و غذا بریج

بمغز بادام خوب باشد و پایها مالیدن و جماع کردن پس اگر

رنج بماند صباح شراب صافی خوردن و الله اعلم باب صد و بیست و

هفتم در کشتی نشستن اگر کسی در دریا خواهد نشستن چند روز باید

که شراب به و شراب سیب و نار و غوره و ریباج عادت کند و

طعام ترش و قابض خورد چون عدس و غوره با دوغ و جوب و ترشیها

و شوربای نخود الا ترف افشرده و مصوص و مانند این تا اسهال

نیاورد و دو سه روز در آب ننگرد و طعام کمتر خورد پس بتدریج

اندک اندک در آب نگرد تا عادت شود و قی نیاورد و الله اعلم

باب صد و بیست و هشتم در تن درستی نگاه داشتن اول عادت

نگاه داشتن آنست که العادة طبیعة خامسة و آن عادت که بد بود

و آب تاختن و عرق آوردن و دویدن و بر سیری و گرسنگی

جماع نباید کرد پس اگر ناچار بود بر سیری مضرت کمتر بود

از آنکه بر گرسنگی و هر نان که خورد باید که یکروزه بود و گوشت

دو روزه باید و غوره و انار و ترنج و ماهی با هم نخورد که بیم قولنج

باشد پس اعتدال نگاه باید داشت تا منفعت مضرت را بنشاند

و هیچ مغز که کهنه گشت نباید خوردن و روغن تیز نخورد که

زهر باشد نان گرم که در حال از تنور بر آورده باشند و ماهی

تازه سرد و بریان گرم سر پوشیده باشد و شیر کهن این همه را

خوردن خطا باشد و هر چه طبع از و نفور باشد الحاج باید کرد

بخوردن که همچنان باشد که کسی را که خواب نیاید بخسپد و اگر

گرسنه نباشد نان خورد یا گرسنه باشد نان نخورد تا طبع معتاد بیجا

و حریص بود نکند و خویشتن را منع کند زیان دارد و اما کسی که در تن

در خصیه و زهار آورد و اگر همچنین طبع خواهان و تقاضا کنان نباشد

مجامعت کند زیان دارد و اگر طبع خواهد و منع کند قولنج آورد

واگر آنکه طبع نخواهد و مجامعت کنی بواسیر آورد و درد مقعد باشد
و اگر آب تاختن تقاضا کند و بسی صبر کنی عسر البول آورد یعنی
بستگی آب تاختن و مانند این بسیار است و چنانکه باید که
احوال بر اعتدال نگاه دارد که حکیمان چنین گفته اند که
الطبیب خادم الطبیعة یعنی طبیب پیش رو و خادم و چاکر
و خدمتکار طبیعت است و باید بود که آنچه طبیعت کند جدا آید بود
و پزشکان و حکیمان تا حدی تدبیر توانند کرد بهر حال
بلطافت و رفق و پیروی طبیعت باید کرد و هر کسی را چنین که عادت
رفته است ریاضت می باید کردن تا مرد پیاده بود و مجرد باشد
بر وفق قدر دویست یا سیصد گام بباید گرفت و اگر سوار بود قدر
نیم فرسنگ یا فرسنگی و اگر مرطوب بود کمتر یا بیشتر باید رفت
یا بقدر قوت خود و چندانکه عرق کند و مانده شود و چون
مخمور در گرمابه شود در دم باید که آب نیم گرم بریزد و هیچ
صبر نکند و آب جوش باید و شور و گنده و تلخ و شیب داروی

گوگرددار بباید نشست و در خانه گرم بباید شود و در میانه نشیند و
صندل و گلاب و کافور سوده و امرود و به و سیب دار و برنج و سدر و
کافور و گل سرخ در خویشتن مالد و چون بیرون آید سکنگبین
و ناردان و شراب غوره و زیباج خورد و مرد مرطوب را آب
شود و آب گوگرد بهتر بود دیگر جابه درنشستن و آب بباید ریخت
تا عرق بباید و غالیه و عود کند و باید سوختن و سعد و نمکی
اندران مالیدن و چون بیرون آید گل انگبین با عسل و گواریشهای
گرم خورد و بهتر رسم طعام خوردن آنست که در دو روز سه بار
طعام خورد و کسی باشد که یک روز دو بار طعام خورد و کسی
بود که یک بار عادت نگه دارد اما آنچه حکیمان پسندیده اند
آنست که روزی دو بار بخورد بامداد و شب که بیگاه نبوده باشد
و روز دیگر نماز پیشین خورد تا در دو روز سه بار خورده باشد و زیادت
طعام بر حسب بزرگی و کوچکی معده بود یا بر حسب عادت بود و بر
حسب کار کردنی و رنج کشیدنی اما بر اطلاق آنچه عادت بود

نان و نان خورش دو رطل باشد و شراب رطلی و نیم و میوه نیز هر چند
کمتر خورد بهتر باشد و هو هر گاه که ممکن گردد مجامعت باید کردن
که بیست و چهار ساعت درو گذرد نشاید و اگر در شبانه روزی
یکبار باشد بهتر از آن بود که در هفته دو کرت و بعضی اطبا
گفته اند که هر سال ده بار یا دوازده بار شراب مستی را ایشان بباید
خورد تا طبع دلیر شود و بر غایت لطافت عادت نکنند که اگر
روزی ضرورتی باشد طاقت آن ندارد و حال بعضی اطبا
آنست که بحال تندرستی دیرتر زندگانی کرده اند و بنا
پاکتر زیسته اند و غرض این بوده است تا اگر وقتی ضرورتی
افتد برتابد و چون طبع بر خطا و غلیظی عادت کرده باشد
در حال تندرستی عیش خوشتر گذرد و لیکن بیشتر طبیبان
منکر اند این حال را و به نزدیک ارسطاطالیس شراب خوردن
سخت منکر است و او هرگز نخوردی ازو پرسیدند که چرا شراب
نخوری فرمود که من چیزی نخورم که عقل مرا بخورد و چون از

روزه و گرسنگی بطعام خوردن رسد یکبار معده پر نباید کردن
و اندک اندک خورد تا تسکین یابد و معده طعام به پذیرد
و چون ساکن شود و صفرا بنشیند انگه شاید که تمام بخورد
که بسیار دیده ایم که چنین بیماریهای صعب گران آورد
والله اعلم باب صد و سی ام در منافع جماع منفعت جماع
آنست که تن سبک کند و نشاط آورد و خواهش نفس و خشم
بنشاند و غم و اندیشه ببرد و بسیار دیدم که از ماخولیا و
دیوانگی و حماقت الشفا آورد و عشق عاشقان بنشاند
اگرچه با معشوق خود نباشد و روشنی چشم ببرد و مغز سبک
کند و گرانی آنجای که ایستاده است بحقیقت آورد و درد زهار
و خصیه و مثانه بنشاند والله اعلم باب صد و سی و یکم در مضرت
جماع و مضرت جماع آنست که روشنائی چشم را خطر آورد
و زود مرد را پیر کند و موی سفید کند و مرد را ضعیف کرداند و
بگدازد و اگر در مجامعت افراط کند بیم دق بود و تن را نزار کند

و پیه‌ها را ضعیف کند و علی الاحوال مردم فربه و سرخ و سفید و جوان
طاقت بلغمی دارد و در فصل بهار احتمال بیشتر بود که بر زمستان
و اما بهترین وقت خزان باشد و تابستان مردم کاهل را
بیش تر پرهیز باید کرد والله اعلم باب صد و سی و یکم در
قی کردن چون بر نظام معده بود صافی کند و طعام بگوارد
و دماغ پاک و قوی کند و سپها سخت کند و سر سبک کند از گرانی
و تن فربه کند و چشم روشن کند و چون ماهی دو بار زیاده
کند تن نزار کند و بر د سینه و چشم را زیان دارد و کسی باشد
که از بیرون رگ بگسلد و خون بیاید از گلو بس باید که احتیاط
و احتراز باید کرد از پس طعام و شراب بسیار بوقت گرم و چشم
فایده بزرگ بیند و بعد از شوربای چغندر و تخم ترب و شبت
و برگ مرو و ماهی تازه و شیرینی و هر چیزی که بافراط خورده باشد
و فقاع گرم و آب سیکی نیم گرم و سکنجبین و نشستن و قی
کردن علتهای بلغم خاصه نقرس را و درد بندها و درد پشت را نافع بود

خاصه کسی را که گردن سطبر و سینه فراخ و بسیار گوشت باشد و هیچ
مضرت نکند و کسی را که گردن دراز باشد و بالا بلند بود و سینه
نزار و خشک و استخوان گلو سبد از معالجه پرهیز باید کرد والله اعلم
باب صد و سی و دوم در دارو خوردن و داروی مسهل خوردن
بر ترتیب و نظام علاج نوبت در تندرستی و نگاه داشتن
لیکن بر علم و نظام باید که اگر خورده عرض در صفرا راندن و بلغم
راند و منفعتش مضرت کرد باندازه اولیتر و اگر آنچه عرض
باشد قیاس نشاید کردن و منفعت آنکه سبب زندگانی
و بقای تندرستی باشد پس نزدیک طبیبان چنانست که توان
کردن که تن پاکیزه داری تا هیچ بیماری و درد و علت نیاید
و مردم بسلامت زید و هر گونه طعام و شراب میخورد بسیار باید درد و
چیزی نخورد که آن خلطی که زیاده شده باشد بیاورد تا تن
را مضرت نکند و بیمار نگردد و بسلامت زید و محتاج ترین
کسی بدارو خوردن آنکه سطبر و فربه باشد خاصه کسی که لحم و شیرینی

وشراب بسیار نخورد و میوه‌ها و طعامهای گوناگون نخورد و کسی که نزار و
ضعیف بود یا روزه بسیار دارد و طعام کم خورد دارو هم
باید خوردن تا ضعف بیاورد و دارو پس از طعام نرم کردن
باید خوردن بشوربا و نخود آب و تابستان سحرگاه باید خورد
و زمستان آفتاب بر آمدن و کسی را که علت بلغم و سودا
بود حب باید خوردن و صفرائی را مطبوخ و سفوف و چون
علت بلغمی در سر باشد حب بزرگ باید خوردن و چون نزدیک
زبان و سینه و معده باشد حب کوچک باید خوردن و محرور را حب
نباید خوردن و رگ نباید زدن الا که ضرورت باشد و از
پس دارو پرهیز باید کرد و سه روز بگرمابه نباید رفت و اگر
شراب خورد باحتیاط باید خورد و ترشی و شوری و میوه‌های تر
و چیزهای دیر گوار که معده را برنجاند البته نباید خورد و چون
از دارو فارغ شده باشد خواب و آرام باید کرد و دارو کار
نکرده البته نباید خفت و با پیها و ساقها باید مالید و کار نکرده

در گرمابه نشاید شد و بکرو زدو دارو نشاید دادن که خطا باشد
و هیچ گونه که بوی دارو در معده باشد طعام نباید خوردن تا معده
از بوی دارو پاک شود پس شربتی از آب نیم گرم باید خوردن
و اگر کار کمتر کند شوربا باید خورد و آن روز طعام سیر نخورد
و شراب نخورد و هرچه حکیمان رخصت داده‌اند که برای تشنگی
در مستی پنجاه درم شراب ممزوج کند و بخورد تا شراب تشنگی را
کمتر کند و ناچار اسهال کرده باشد عوضش خواهد و آن روز چیزی
خوردن زیان دارد و اگر اسهال بسی کند سیب و به بخورد و
جمع عربیا و سویق برشته و آب برنج برشته با مغز بادام
شفا یابد والله اعلم **باب صد و سی و سیم در رگ زدن** و
خون بسیار گرفتن روی زرد کند و بیم استسقا باشد و شهوت
و طعام ببرد و قوت ساقط کند و معده و جگر و دل بی قوت کند
و قولنج و فالج و رعشه و لقوه و استرخا پدید آید و از نا گرفتن بوقت
حاجت دنبل آورد و بثهای گرم و سرطان و برسام و تب مطبقی

و تره و میوهٔ تر و شوربها و تربها نخورد الا طعامهای [illegible] و شیرین
و بهمه حال موافق تر و اولیتر از شیر مادر باشد والله اعلم

باب صد و سی و سیم در گزیدن سگ دیوانه چون سگ را
ببینی که گوشش فرو افکنده باشد و تری از دهن میریزد و زبان
نیز بیرون کرده باشد و دم در کشیده و در میان دو پای نهاده
و سگان دیگر از وی گریزانند بدانکه دیوانه است و از چنین
سگ حذر باید گرفت که آفت وی عظیم باشد و چون کسی را
چنین سگ بگزد در وقت سودا غالب آید این کس از آب بجز[illegible]
تر نفرت کند و نتواند دیدن تا خشکی بروی غالب شود و دل
بسوزد و دماغ خشک شود و هر که نزدیک شود از این حادثه کم
کسی برهد چون بیفتد در حال ترطیب البدن باید کردن بکشکاب
و لعاب اسپغول و جلاب با روغن بادام و شوربای مرغ و لحم بره
و همان ترتیب باید کرد که در تن فربه کردن گفته شد و انکس
چنان پندارد که شکم و روده و جگر سگ در میان انگشت انان

و آبله و خون بر آمدن و مرگ مفاجا و سکته و خناق خیزد و
آنروز که خون گرفته باشد معالجه و جماع و ریاضت نباید کرد
و دارو نباید خورد و روزه نباید گرفت و طعام سیر نباید
خورد و خشم خوردن و بیم بردن و رنج کشیدن و شراب
بسیار خوردن الا که رفق و مدارا باید کردن و کباب و
زیرباد و مصوص باید خوردن تا صفرا را تسکین کند و شفا
یابد والله اعلم

باب صد و سی و چهارم در گرمابه شدن
از گرمابه هم تری شاید حاصل کردن و هم خشکی و هر که محرور تر
و خشک اندام تر محتاج تر بود بتری انگیختن و نباید که عرق
بیاورد و گرمابه تن را تازه گرداند و طبع را لطیف کند و آب
ناخن ببرد و مشام بگشاید و خواب آورد و ماندگی ببرد
و اسهال به بندد و درد ناف را ساکن کند و بادها بشکند لیکن
سست کند و جنس کرده آرد و جگر گرم کند و رطوبتهای
نا پخته نرم کند والله اعلم

باب صد و سی و پنجم در ریاضت کردن

... خورد و سیراب و جلاب و آب گاوزبان و چیزهائی

که سودا را سود دارد و ماخولیا زاید کند والله اعلم **باب صد و**

چهلم در گزندگان و جنبندگان چون کسی را چیزی بگزد و

نداند که چه گزیده است در حال در آب گرم باید نهاد و گاو

روغن کهنه در مالیدن و سبوس و نمک گرم کرده در بستن تا آرمیده

شود و اگر زنبور و مورچه بگزد سرکه بمالد تا زایل شود و آب گرم

همه درد مار سود دارد و نافع است والله اعلم **باب صد و چهل و یکم**

در دفع زهر چون کسی را گمان برند که زهرش داده اند در وقت

آب گرم و انگبین بباید دادن تا قی کند و آن روز شیر و روغن گاو

خوردن که پازهر زهرها باشد و روغن از این سبب گفتیم که غذاهای

سخت شیرین یا سخت ترش نباید خوردن که زهر در چنین طعامها

بیش توانند دادن بس قی کردن بهترین همه علاجها [illegible]

حال را و تریاق فاروق خوردن این را تریاق الاکبر خوانند

و از این بزرگتر و شریفتر تریاقی نیست و تریاق الاکبر ...

